

در مطالعات تاریخ‌نگاری نخستین واقعیتی که چهره ناخوشایند خود را تحمیل می‌نماید، نقص اطلاعات درباره مورخان، به خصوص در برخی از ادوار تاریخی است. در دوره مورد نظر ما (صفویه)، اگرچه برای رهیافت اوضاع سیاسی و تا اندازه‌ی وضعیت اقتصادی و فرهنگی آثار متعدد و متنوع این دوره جداً به یاری ما می‌آیند، اما یافتن بیوگرافی مورخان، کنکاش‌های فراوانی می‌طلبد، «از اینروست که شناخت اندک و موجز مجموعه زندگی و شخصیت مورخان، نقد آثارشان را با دشواری مواجه می‌سازد...»^۱

چگونه می‌توان به نقد و بررسی دقیق عالم آرای عباسی پرداخته در حالی که دانسته‌های بسیار اندک و ناکافی درباره مؤلف آن، اسکندربیک منشی داریم؟ و درست همین نادانسته‌هایمان درباره مؤلف. بر عدم شناخت همسویه و ژرف ما، از کتاب اثر می‌گذارم.

در بررسی حاضر، اطلاعات پراکنده‌ای که جزئی از آن راه مرهون خود اسکندربیک هستیم، از زندگی، روحیات و جایگاه اجتماعی او گرد آورده‌یم و با مطالعه مجلدات عالم‌آرای عباسی، استنباطاتی درباره اهداف تاریخ‌نگاری اسکندربیک منشی، روش تاریخ‌نگاری او، امتیازات عالم‌آرای عباسی، و به ویژه، آنکه چرا «عالم‌آرای عباسی را می‌توان حلقه اتصال تاریخ نامید» نموده‌ایم.

در طی کنذوکاوهایمان بر موضوع مورد پژوهش، هرگاه به دریافت نوینی نائل آمدیم، پرسش‌های متعددی در ذهنمان جوانه زد و هر بار تلاش برای پاسخ به پرسش، پرسش‌های دیگری را در پی آورد، و احتمالاً جای یادآوری نخواهد داشت، اگر اذعان داریم که برای بسیاری از سؤالات، پاسخ مطلوب را نیافتیم اما از تلاش ابتدائی برای روشن ساختن صورت مسئله، نیز نایستادیم.

تاملاتی چند درباره بررسی حاضر

پیش از ورود به مباحث اصلی، ضروری به نظر می‌رسد نکاتی درباره اسکندربیک منشی خاطر نشان شود و با توجه به آن نکات، اهداف و شیوه‌های تاریخ‌نگاری‌اش مورد بررسی قرار گیرد. نخست آنکه، عالم‌آرای عباسی از درون دربار اقتدارگرا و متمرکز شاه عباس اول، سر برآورد، که همچون حکومت‌های همانند خود، به تقویت و تشویق حوزه تاریخ‌نگاری، می‌پرداختند.

دیگر آنکه، نوادگان شیخ صفی‌الدین اردبیلی، با تلفیق دین و دولت شالوده نظام حکومتی را در ایران، پی افکندند، که یکی از دیرپاترین حکومت‌های پس از ورود اسلام به ایران به شمار می‌رود، و به هر حال مذهب تشیع، تأثیرات شکلی و محتوایی فراوان بر نوشتار مورخان صفوی، برجای گذاشته و اگر عالم‌آرای عباسی، از این تأثیر برکنار می‌ماند، جای شگفتی بود.

سومین نکته‌ای که نمی‌توان از نظر دور ساخت، آنکه اسکندربیک ترکمان از منشیان عالی‌رتبه و مخصوص شاه عباس اول بوده است. با درک موقعیت یک مورخ درباری، پاره‌ای از تناقضات در داوری درباره شیوه تاریخ‌نگاری اسکندربیک، قابل فهم خواهد بود.

اسکندربیک، که نه یک بار بلکه بارها اصرار دارد به خوانندگان بفهماند که نمی‌خواسته است تاریخی برسبیل تملق و به تعبیر خودش «خودفروشانه و خوشامدگویانه» بنگارد، اما در بسیاری از فرازهای کتاب حقیقت را به مسلخ ستایشگری و جایبنداری از صفویه، کشانده است و احتمالاً پس از به پایان بردن نسخه نهایی، دریافته است که مورخ درباری حقوق‌بگیر، تقرب جو، برای تجلی عقاید شخصی خود، جای چندانی نمی‌یابد. و به راستی برای مورخ درباری تا چه حد امکان داشته فراتر از قوالب و اندیشه‌های حاکم بر عصر

خود بنویسد؟

اما پرسش‌هایی که هدایتگر ما در بررسی موضوع واقع شد، برخی به اهداف و پاره‌ای از شیوه‌های تاریخ‌نگاری، بعضی از آنها به همانندی و غیر همانندی اثر تاریخی اسکندربیک با آثار تاریخی مورخان پیش و پس از خود، بازمی‌گردد. مهم‌ترین سؤالات ما درباره اهداف تاریخ‌نگاری اسکندربیک آن بود که، چرا اسکندربیک به تاریخ‌نویسی روی آورده است؟ چه اهدافی از نوشتن سوانح و وقایع دوره صفوی تعقیب می‌کرده است؟ آیا در انجام کار، از دیدگاه تاریخی برخوردار شده است؟

سؤالات دیگر ما، در برگیرنده روش یا شیوه‌های تاریخ‌نگاری اسکندربیک ترکمان است. نگرش و شیوه تاریخ‌نگاری اسکندربیک، تا چه میزان تحت‌الشعاع منشی مخصوص شاه بودن، قرار گرفته است؟ آیا اسکندربیک گریزی از روش چاپلوسانه منشیان درباری داشته؟ بینش و باورهای مذهبی او بر روش تاریخ‌نگاری اسکندربیک چه تأثیراتی برجای گذاشته است؟

آیا اسکندربیک دقت نظر و روح نقادی داشته؟ در درستی وقایع ژرف‌نگری کرده؟ و نوشته‌های او درباره تاریخ صفویه از اعتبار و انسجام برخوردار است؟ و همه مطالب کتاب از اعتبار یکسانی برخوردار است؟ عالم‌آرای عباسی، انعکاس‌دهنده تمایلات و اندیشه‌های دیگران است یا اندیشه‌های مؤلف آن؟ آیا او برحسب عادت شغلی، نظر خود را نادیده نمی‌انگاشته است؟ از نظر او رویدادهای تاریخی یک زنجیره به هم پیوسته تاریخی‌اند؟ یا صرف رخدادهای متجزا؟ و...

سومین دسته از سؤالات ما، به مقایسه تطبیقی «عالم‌آرای عباسی با دیگر آثار مورخان ایرانی، بازمی‌گردد، سؤالاتی از این سنخ رهنمود ما، در کار شد:

نقد و ارزیابی تاریخ‌نگاری

اسکندربیک منشی در عالم آرای عباسی

○ نویسه واعظ شهرستانی

- عالم‌آرای عباسی
- نگارش: اسکندربیک منشی
- تصحیح: دکتر رضوانی
- ناشر: دنیای کتاب، چاپ اول، ۱۳۷۷

چرا اسکندریبگ منشی «حلقه اتصال تاریخ» است؟ آیا کتاب او دوره‌های را به دوره دیگر وصل کرده و یا پیوندهایی ما بین سنن تاریخ‌نگاری قبل و پس از خود برقرار کرده؟ بدین قرار، آیا می‌توانیم عالم‌آرای عباسی اسکندریبگ منشی را حلقه مفقوده زنجیره تاریخ‌نگاری ایرانی بدانیم؟ عالم‌آرای عباسی در جمع منابع تاریخی به خصوص سرگذشت‌نامه‌ها، چه جایی دارد؟ و با فرض حذف این کتاب، تصور و شناختی که تاکنون از صفویه و شاه عباس اول، شکل گرفته، به چه صورت در می‌آید؟ آیا عالم‌آرای عباسی را می‌توان اثر منحصر به فردی دانست؟ در این صورت، چرا این قدر که سیاست‌نامه **خواجه نظام‌الملک و جامع‌التواریخ رشیدی**، در خاطره و مورد مثال آشنایان و محققان تاریخ است، این کتاب کمتر مورد اقبال قرار گرفته است.

زندگینامه اسکندریبگ

اسکندریبگ در سال ۹۶۸ ه. در خانواده‌ای از طایفه ترکمانان چشم به جهان گشود و در سال ۱۰۴۳ ه. در هفتاد و پنج سالگی، در حالی که کار نگارش ذیل عالم‌آرا، ناتمام مانده بود، چشم از جهان فرو بست. در سال‌های نخست زندگیش «به تحصیل ریاضیات و کار حسابداری پرداخته است.» چندی بعد عاشق علم سیاق شد و سپس راه زندگی خود را در منشیگری پی گرفت و تا مقام منشی مخصوص شاه عباس، ترفیح درجه یافته. جزء ملازمان شاه و مصاحبان میرزا حاتم بیگ اردوبادی (اعتمادالدوله وقت) درآمد. البته یک چند از عمر خود را در بیست و هفت سالگی، در سپاهیگری در خطه عراق گذراند و مجدداً در ۱۰۰۱ ه. ق. در رده منشیان عظام درآمد. اسکندریبگ خود به سرگذشتش اشاره می‌کند.^۱

از هم صحبتی و مجالست‌های طولانی او با میرزا حاتم بیگ اردوبادی، به سادگی نباید گذشت.

آن هم‌نشینی‌ها دست کم دو استنباط را پدید می‌آورد: اول آنکه انس و الفت بین آن دو، بر شکل‌گیری شخصیت اسکندریبگ و رهنمودگیری از آن وزیر فهیم، بی‌تأثیر نبوده، دوم آنکه، آن مصاحبت که «حسب الامر الاعلی» صورت پذیرفته بود، نشان از دانائی و خردمندی اسکندریبگ داشته، که به فرمان شاه عباس «به مرافقت آن جناب (حاتم‌بیگ اردوبادی) مأمور» می‌گردد.^۲

به نظر می‌آید، اسکندریبگ «از نظر علم و ادب و اخلاق و تدبیر و هنر و لطف محضر، شخصیتی ممتاز بوده»، است.^۳ به خصوص آنکه او تا آخرین روزهای زندگیش شاغل مقام درباری بوده، نشانگر درایتی است در او که در محیط پرغوغا و توطئه‌آمیز دربار، به حفظ موقعیت، توفیق یافته است.

اما، همچنان رد دغدغه‌های ذهنی مورخ عالی‌مقام دربار شاه عباس را در این جمله، که در پایان کتاب «عالم‌آرای عباسی» آورده می‌توان جستجو کرد: «امید که این «شگرفنامه اقبال» از اعتراض بوالفضولانه ارباب حقد و حسد دور بوده»^۴ باشد.

چنانکه خاطر نشان شد، اسکندریبگ از طایفه ترکمانان بود، و همین امر، در یافتن جایگاهی در دربار صفویه به او کمک رساند، قبایل ترکمان در به قدرت رسیدن صفویه ایفاگر سهم ارزنده‌ای شدند. این قبایل ترکمان (استاجلو، شاملو، تکلو، روملو، ذوالقدر، افشار و قاجار)، به یکی از پایگاه‌های اصلی صفویه تبدیل شدند و در تنش و تضاد مداوم با دیوانسالاران ایرانی برای در دست گرفتن «کنترل دولت مرکزی» بودند. یکی از اقدامات شاه عباس ایجاد موازنه ظریف قدرت ما بین قزلباش‌های پر ادعای ترکمان با «دیوانسالاران فارس و تیروهای لشکری و کشوری قفقازی‌تبار» بود، چه در هر صورت بخش عمده توان اولیه دولت صفویه از مریدان و هواداران قبایل ترکمان ساکن فلات آناتولی، به دست آمده بود.

به پاس همین نقش، اکثر «امیران ایل ترکمان صاحب اعتبار و متصدی مناصب بزرگ» شدند. در مرور زندگی اسکندریبگ، علاوه بر توجه به پایگاه اجتماعی او، بایستی به مقام فردی، که در سیر روزگار، کسب کرد توجه شود. او جزء منشی‌های حمزه میرزا بود و بعدها در رتبه منشی‌های مخصوص درآمد. خود نیز مقام والایی برای منشیگری و آگاهی‌ها و منزلتی که دارنده این شغل در آن عصر داشته، قائل است، چنانکه از روزگاری که به اموری غیر از آن صرف کرده، به تلخی یاد می‌کند.^۵

شایان ذکر است، نام عالم‌آرا، نام و مفهوم بدیع به کار رفته از سوی اسکندر بیگ نبود. فضل‌الله

روزبهان خنجی، نیز کتابی «به اسلوب منشیانه و به عبارت مشحون از نوادر الفاظ و صنایع بدیع» به نام **عالم‌آرای امینی** پدید آورده و ملا ابی‌بکر طهرانی نیز کتابی به نام تاریخ جهان‌آرا نگاشته بود.

مؤلفه‌های تاریخ‌نگاری در دوره صفویه

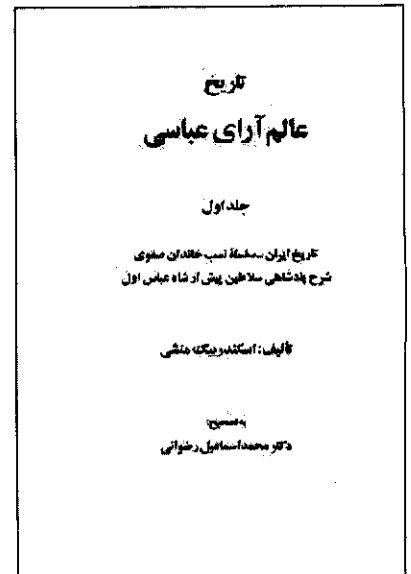
در تقسیم‌بندی منابع، برخی از آنها منابع تاریخ‌نگاری و برخی منابع غیر تاریخ‌نگاری نامگذاری شده‌اند. از این زاویه نگرش، منابع تاریخ‌نگاری با هدف نگارش برای تاریخ تولید می‌شود و به گونه اجتناب ناپذیری دارای دو خصیصه است که مورخ آن را رعایت می‌کند. ۱- چارچوب (قالب) ۲- محتوی

بدینسان، مورخ یک رشته ملاحظات را که سنت تاریخ‌نگاری به او آموزش داده است، رعایت می‌کند. اما، یکی از مؤلفه‌های تاریخ‌نگاری در این دوره تاریخ‌نویسی «رویدادنگارانه» است که از دیدگاه فراگیر، این روش ادامه رشته دراز و ریشه‌دار تاریخ‌نگاری ایرانی، پیش از صفویان بود. از این دیدگاه، صفویان، موضوع جدید و چشمگیری را در تاریخ‌نگاری ایرانی مطرح نکردند، اگرچه برای نمونه و شاید به دلیل ویژگی‌های مذهبی این دوران، درک هستی‌شناسانه و افق و چشم‌انداز مورخ نسبت به دوره‌های پیشین در مواردی متفاوت بود.^۶

از دیگر مؤلفه‌ها، فصل‌بندی در ارائه گزارش‌های تاریخی به سبک وقایع‌نگارانه است، بدین شکل که اساس فصل‌بندی «معمولاً» به صورت ارائه سال‌شمار رویدادها یا بر مبنای سال و ترتیب سالیانه و یا بر اساس آغاز و انجام دوران فرمانروایی یک فرمانرواست.^۷ نه تنها، اسکندریبگ که مطرح‌ترین تاریخ‌نگار این دوره است که معمولاً تاریخ‌نگاران صفوی در پایان مباحث اصلی، «درباره قابلیت کشورداری (پادشاه مورد بحث) و همچنین مقالاتی درباره درباریان، بزرگان، سران قبایل، شاعران و نویسندگان، دیوانیان، علما و سادات ارائه می‌نمودند. به خصوص در قسمت متوفیات این اطلاعات را در اختیار خواننده می‌گذاشتند.»^۸

برای نمونه، در **قصص الخاقانی**، افزون بر نام علما و حکما و فضلا و شعراء اسامی ۱۹ تن از درویشها^۹ و شرح آنها آمده است. اسکندریبگ در این شیوه متداول، اندکی دگرگونی نوگرایانه را متجلی کرد، و فصل‌های مستقلی را برای آگاهی در مورد مشاهیر، بزرگان و هنرمندان،... اختصاص داد و گاه از کسانی نام برد. که بعضاً مورد بی‌مهری مطلق منابع دیگر واقع شده بودند.

تمامی منابع رسمی تاریخ‌نگاری روزگار صفویان، حاوی آگاهی‌های گرانبیهایی درباره تشکیلات دیوانسالاری هستند.



یکی از پژوهشگران، تاریخ‌نگاری ایران در دوره صفویه را به سه دوره تقسیم کرده و شیوه‌های مختلف تاریخ‌نگاری این دوره را با ذکر نمونه‌هایی بیان کرده است؛ این سه دوره تاریخ‌نگاری از نظر او عبارتند از:

۱- از ظهور تا آغاز حکومت شاه عباس، که برای این دوره شش شیوه را برشمرده است:

- الف) تاریخ‌نگاری نقالی
- ب) تاریخ‌نگاری عمومی
- ج) تاریخ‌نگاری سلسله‌ای
- د) تاریخ‌نگاری خاطره‌نویسی
- ه) تاریخ‌نگاری نسب نامه‌ای
- و) تاریخ‌نگاری تذکره‌ای

۲- از جلوس شاه‌عباس دوم تا پایان حکومت

شاه عباس ثانی، که برای این دوره چهار شیوه را برشمرده است:

- الف) تاریخ‌نگاری عمومی
- ب) تاریخ‌نگاری سلسله‌ای
- ج) تاریخ‌نگاری تذکره‌ای
- د) تاریخ‌نگاری محلی

۳- از پایان حکومت شاه عباس دوم تا پایان حکومت شاه سلطان حسین صفوی، که برای این دوره پنج شیوه را برشمرده است:

- الف) تاریخ‌نگاری عمومی
- ب) تاریخ‌نگاری شرح حال‌نویسی
- ج) تاریخ‌نگاری نسب‌نامه‌ای
- د) تاریخ‌نگاری تذکره‌ای
- ه) تاریخ‌نگاری موضوعی^{۳۳}

به این ترتیب کتاب عالم‌آرای عباسی، در دوره دوم تاریخ‌نگاری و به روش تاریخ‌نگاری سلسله‌ای پدید آمده است. در همین دوره، تقاوة‌الانوار، خلاصة‌السير، قصص الخاقانی، روزنامه ملاجلال یا تاریخ عباسی، روضة‌الصفویه و فتوحات همایون از روش تاریخ‌نگاری سلسله‌ای بهره بردند.

شاید، نوآوری خاصی در تاریخ‌نگاری عصر صفوی، به صورت کاملاً مشخص را نتوان سراغ گرفت، اما در تاریخ‌نگاری ایرانی این عصر می‌توان نقاط قوتی را یافت که عبارت‌اند از:

- ۱- تبیین و تدوین وقایع در هر سال
- ۲- بررسی تشکیلات اداری و سیاسی ایران در آثار این دوره
- ۳- نوآوری و تلاش‌های اشخاصی چون اسکندربیک ترکمان، افوشته‌ای نطنزی، ملاجلال

منجم، حزین لاهیجی، که البته این نمونه‌ها فقط می‌تواند آغازی برای تلاش مورخان جهت نوآوری و بدعت در تاریخ‌نگاری پس از صفویه به شمار آید.^{۳۴}

آخرین مطلبی که در این باره به نظر می‌رسد

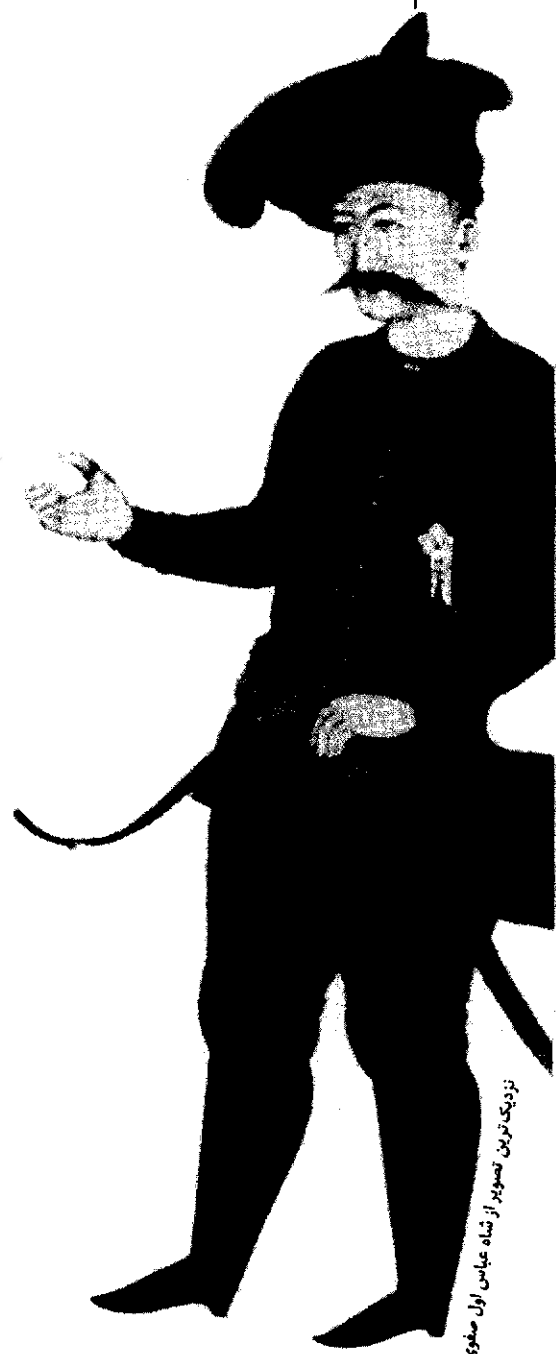
آنکه کثرت مورخان عصر صفوی در درباره، سبب شده است که حجم قابل ملاحظه‌ای از مطالب کتاب به شرح احوال شاه و درباریان و به عبارتی کسانی که در رأس هرم قدرت قرار گرفته‌بودند، تخصص یافته و به طور محسوس کمیبود آگاهی درباره کسانی است که در قاعده هرم، قرار گرفته‌اند. تردیدی نیست که از ویژگی‌های حکومت‌های متمرکز و اقتدارگرا، دارا بودن تشکیلات تاریخ‌نگاری باشد. آنگاه دور از ذهن نخواهد بود اگر رشد تشکیلات تاریخ‌نگاری را ناشی از تفتنات و امیال شاهان خودستای این دوره، بدانیم.

اهداف تاریخ‌نگاری اسکندربیک

در گذشته و در یک نگاه فراگیر، یکی از انگیزه‌های قوی تاریخ‌نگاری، تقرب‌جویی به درگاه نظام حاکم بود، چنانکه ولی‌قلی خان شاملو پدید آورنده قصص الخاقانی، پوشیده نمی‌دارد که: «اگر اجل امان دهد، وقایع زمان فرمانروایی فاتحه مصحف جود و احسان را... به نحوی که شاید و باید کتابت نماید... تا پرتو آفتاب عالمگیر التفات خاقان سلیمان سریر بر عالم وجود این ذره حقیر پرتوافکن و به مدد فروغ شعله انوار احسان ابد توأمان چراغ دودمان خانواده مغز استخوان این ناتوان چنانکه باید روشن شود.»^{۳۵}

مورخ مورد بحث ما هم یکی از هدف‌های تاریخ‌نگاری را تقرب‌جویی می‌داند: «... باری به میمنت این امر سعادت‌افزا [تاریخ‌نویسی] از همگان شرف مزیت در یافته گوی تفوق و رجحان از اقران ربوده باشی.»

صرفنظر از این انگیزه قوی اقتصادی و اجتماعی، اطلاع‌رسانی، نیز از هدف‌های متنوع و متعدد مؤلف در پدید آوردن اثر، به شمار می‌آید. در این باره اسکندربیک در توضیح ذکر نام شاهزاده‌ها و امراء بزرگ می‌نویسد: «که چون اسم



نزدیک‌ترین تصویر از شاه عباس اول صفوی

مورخان سنتی ایران، غالباً مرزهای اندرزنامه‌نویسی و تاریخ‌نگاری را با هم در می‌آمیختند.
این گونه نگریستن به سرگذشت گذشتگان الگویی برای مورخان آتی شد، چنانکه در عالم‌آرای عباسی به مناسبت‌هایی اسکندربیک، سخن آخر را با آوردن شعری و گه‌گاه نکته حکیمانه‌ای به پایان می‌برد

هر یک به تقریبات بر زبان قلم می‌گذرد طالبان احادیث را اطلاعی بر احوال ایشان حاصل گردد.»^{۳۶} این هدف در جای دیگری با این عبارت تأکید شده است: «امید می‌دارد... پسندیده طبع مطالعه‌کنندگان اخبار و طالبان آثار بوده از مضامینش محفوظ و از محاذی مبتهج و مسرور گردند.»^{۳۷} حتی تا بدان جا پیش رفته، که این هدف خود را بهانه‌ای برای تکرار اخبار نظامی قرار داده و در ذکر اخبار فتح قندهار مطالب را از ابتدا تا انتها بازگویی نموده، برای آنکه «تشنه‌لیان وادی اخبار» را «سیراب» گرداند.

در موارد دیگر، اسکندریبگ هدف از نگارش تاریخ خود را «پندآموزی» و «ارشاد خلاق» و «عبرت‌بخشی» دانسته است، تا به خصوص «سلاطین زمان و فرمانروایان عرصه جهان نظر بر آن دیباچه اقبال اندازند و کارنامه‌های سنجیده و قوانین پسندیده‌اش را دستورالعمل کردار و شعار خود سازند.»^{۳۸}

باور عمیق اسکندریبگ به اینکه شرح وقایع عصر شگفت‌انگیزی را به رشته تحریر در می‌آورد، اسباب پدیدآمدن عالم‌آرای عباسی را فراهم آورد. از این رو در میان چرایی نگارش، اذعان می‌نماید که:

«فی الجمله چون سیر پسندیده این پادشاه جمجاه را به رأی العین مشاهده نموده بودم در کفه میزان خرد نهاده... و سنجیدم سیر هیچ‌یک از کشورگشایان والاقدر را با آن برابر نیافتم... چرا طوطی طبع سخن سرای را در مقابل این آینه گیتی‌نمای بگوئی در نیاری...»^{۳۹}

بالاخره، آشکارا می‌گوید: «مقصود اصلی از تسوید این اوراق احوال خجسته مال آن حضرت و قضایاتی که در طی احوال گرمی آن حضرت از روز ولادت تا عروج بر معارج دولت روی داده باشد.»^{۴۰} و در قسمت دیگری: «مقصود از تسوید این اوراق

شرح حالات فرخنده نشان حضرت اعلی است.»^{۴۱} یکی از اهداف تاریخ‌نگاری اسکندریبگ از اوضاع متحول دوران شاه عباس ملهم شده است، آرمان‌گرایی، میل به دگرگونی عصر شاه عباس، چنان بر اسکندریبگ مؤثر واقع می‌شود که آرزو می‌نماید: «همچنانکه آثار این پادشاه والاجاه دستورالعمل سلاطین روزگار است. تألیف این مفلس عور کم بضاعت نیز ضرب‌المثل مستعدان فضیلت شمار گردد.»^{۴۲}

شیوه تاریخ‌نگاری اسکندریبگ منشی

اکنون، گاه آن فرا رسید که روشن نمائیم، مورخ مورد بحث ما برای تبیین تاریخ از چه شیوه‌هایی بهره برده است؟ به عبارت دیگر با چه روشی تاریخ عصر صفویه به ویژه «روزگار تغییرات پیاپی شاه عباس» را تصویر و ترسیم کرده است؟ امیدواریم در پاسخ به این سؤال دیدگاه تاریخی اسکندریبگ را با روش تاریخ‌نگاری او در هم نیامیزیم.

تقسیم‌بندی و دسته‌بندی مطالب کتاب و ارائه منسجم آن:

اسکندریبگ عالم‌آرای عباسی را به سه جلد (صحیفه) با یک مقدمه تقسیم نموده است:

صحیفه اول از سلسله نسب خاندان صفوی و شرح پادشاهی سلاطین پیش از شاه عباس تا آغاز سلطنت شاه عباس.

صحیفه دوم شامل وقایع سی ساله (قرن) نخستین پادشاهی شاه عباس و مطابق با سال تألیف ۱۰۲۵ هـ.

صحیفه سوم که به مرگ شاه عباس خاتمه می‌یابد از سال ۱۰۲۶ به بعد به ترتیب پیش رفتن سال‌ها و روی دادن حوادث نوشته شده است.

در سراسر کتاب، هر گاه مطلبی که مربوط به جلد دیگری می‌شده را در قسمت دیگر آورده، حتماً درباره چرایی اقدامش توضیح داده است. برای نمونه در جلد اول چون نام شاه عباس را می‌آورد، یادآوری می‌نماید: «برای آنکه این نسخه عالم‌آرا از شرح آن شهریار جهان پیرا بالکلیه خالی نباشد.»^{۴۳} نام شاه در غیر جای خود آمده است.

برای اجتناب از آشفتنگی ذهنی خواننده تلاش بسیار دارد که هر مطلب را در جای خود آورد، و بارها خوانندگان را به فصول قبل و بعد مطالبه ارجاع داده است. برای مثال در شرح نبردهای شرق ایران با اوزبیک‌ها، از عبدالرحمن خان^{۴۴}، یاد می‌کند و مابقی آگاهی‌ها درباره او را به فصل‌های بعد موقوف می‌نماید.

یا وقتی در شرح رویداد مناقشات امرای قزلباش در فارس و کرمان و یزد از یعقوب خان نام می‌برد، از توضیح بیشتر خودداری کرده، می‌نویسد: «خاتمت احوال او در قضایای سال آینده به توفیق الله رقم‌زده کلک بیان خواهد گشت.»^{۴۵}

بدین قرار در تاریخ‌نگاری روش‌مند عمل کرده، و در سراسر کتاب به روش دسته‌بندی کردن مطالب پایند است، چنانچه در آخرین صفحات عالم‌آرای عباسی می‌نویسد: «هر چند در طی وقایع هر سال و هنگام تفویض مناصب اسامی [صنوبر و وزیر] جایجا در محل خود رقم ثبت یافته و در این مقام موهم شایبه تکرار است، اما تذکار آن ظاهراً زیاده نامناسب نیست. لذا به تحریر آن می‌پردازد.»^{۴۶}

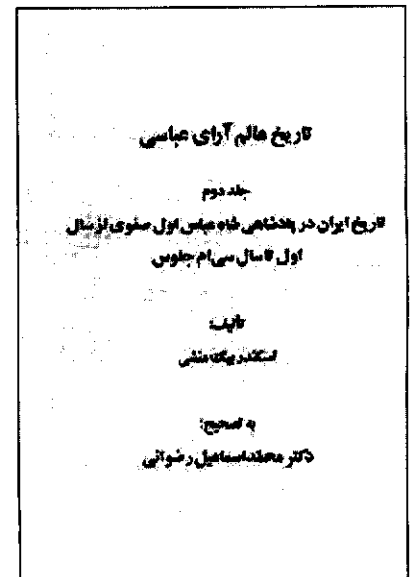
اسکندریبگ رویدادها را بر اساس سال نگاری می‌نویسد. روش دیگر او در ثبت رویدادهای تاریخ ساده‌نویسی است. و آشکارا در این امر توفیق نسبی داشته چرا که نثر او از تکلفات منشیانه خالی نیست در جای خود نمونه‌هایی از آن ذکر خواهد شد. او بر روش سخت‌نویسی نویسندگان دیگر خرده‌گیری نموده و می‌نویسد:

«راقم حروف که ملازم رکاب اشرف بود از شیوه تکلف و سخن‌پردازی که مورخان بلاغت

شعار به اقلام طبع‌آزمایی صحیفه مقصود می‌نگارند و خالی از حقیقت نفس الامر است قطع نظر کرده» و «عاقبت رأی دوربینم بدین قرار یافت که رموز احوال گرمی این آراینده دیهیم خسروانی را بی‌آنکه به سلاست عبارت و الفاظ مناسب و آراستگی لفظ و معنی مقید باشم، به طریق مستوده بقید کتابت درآورده در دفتر اندیشه و امال ثبت نمایم.» و «... بی‌تکلف منشیانه در رشته تحریر کشم»^{۴۷} و «از مقبسات و عبارات مغلق غیر مانوس که ملال‌انگیز طبايع است اجتناب لازم دانسته صور خجسته منظر اخبار و شاهد نیکو سیر آثار را به ساده‌تر لباسی آراسته به جلوه ظهور آوردم.»

اما خود نیز اذعان می‌دارد نتوانسته روش یکسانی را در سراسر کتاب رعایت نماید. چنانکه اسکندریبگ تکلف منشیانه را استتاری برای حقیقت‌گوئی دانسته و ساده‌گویی را ملازم صداقت‌گویی تلقی کرده است.

دقت عمل در نگاشتن حوادث تاریخی، علاوه بر آنکه حکایت از شیوه تاریخ‌نگاری ترکمان می‌نماید، امتیازی هم برای عالم‌آرای عباسی محسوب می‌شود، چرا که «هیچ تکنیکی نمی‌تواند مورخ را بی‌نیاز از دقت و احتیاط عالمانه در بررسی اسناد و تفسیر و تحلیل معقول و منطقی آنها کند.» اسکندریبگ وقتی سخن از جنگ اوزبکان با صفویه در دوره طهماسب است، می‌نویسد: «حقیقت جمعیت سلاطین اوزبک و کیفیت و کمیت آن لشکر بی‌عدد معلوم شد عدد آن گروه در هیچ نسخه که اعتماد را شاید به نظر کمترین نرسید. میریحیی سیفی مؤلف لب‌التواریخ یک صد و بیست هزار نوشته اما بین الجمهور مشهور است که جنود سوای پرناول و المانچی هشتاد هزار بهادر چیده‌کاری بودند و در سپاه قزلباش سوار



موجب خوار سوای خور جینلو بیست و چهار هزار.»^۲

او مدتها پیش از آنکه به تألیف بزرگ خود اقدام نماید، سوانح و وقایع را یادداشت می‌کرده است. استدلال ما بر این جمله در «عالم‌آرای عباسی» قرار دارد که:

«چون اطباع سلیمه را به مطالع کتب سیر و تواریخ که فواید آن بر همگان معلوم است خاصه احوالی که قریب العهد باشد، رغبت تمام است... ایامی در این اندیشه، به سر کردم و با مزاح بهانه‌جو و طبع سرکش در کشاکش بودم.»^۳

اسکندریبیکه آنگاه که به شرح دیدار تیمور با خواجه علی می‌رسد، دقت و امانتداری و همسوی‌نگری و صداقت خود را در نقل واقعه این چنین آشکار می‌سازد:

«بین الجمهور چنین مشهور است که امیر تیمور را با حضرت سلطان صدرالدین موسی اتفاق ملاقات افتاد اما اصل آن است که سلطان

خواجه علی بود، اگرچه این روایت در کتب تاریخ و حالات منظوم و منثور این سلسله به نظر احقر نرسیده، اما از غایت شهرت و تواتر افواه و السنه به تحریر آن پرداخت.»^۴

بدینگونه، به نظر راجرسیوری، حتی این نظریه که اصل داستان وقف تیمور برای خواجه علی و فرزندانش ساختگی است، از سوی مورخ بزرگ عهد صفوی تأیید شده است.

از موارد دیگری که می‌تواند مؤید دقت اسکندریبیک در نگارش اثرش، به شمار آید، آنکه به گاه نام بردن از سادات «شهرستان» (محلّی در شرق اصفهان در جنب ین شهرستان)، پسوند اصفهانی را پس از شهرستانی می‌آورد، تا معلوم سازد که آن صدر یا مستوفی مورد گفت‌وگو از سادات «شهرستان» اصفهان بوده نه از سادات «شهرستان» خراسان. برای مثال «میر ابوالفتح برادر میرفضل‌الله شهرستانی اصفهانی ناظر عمارات سرکار خاصه شریفه بود.»^۵

افزون بر دقت، مؤلف عالم‌آرای عباسی، تا اندازه‌ای که برای یک مورخ درباری میسر بوده نگاه منصفانه‌ای به قضایا نموده است، اسکندریبیک در گزارش‌هایی که در زیر نام ذکر تنبیه متمردان عراق و فتح قلاع و فیروزی یافتن آن خسرو آفاق (شاه اسماعیل اول) می‌آورد، صراحتاً بر زشت‌کاری‌های شاه اسماعیل و سپاه صفوی در هنگام غلبه بر دشمن، با این بیان اشاره می‌نماید:

«قلعه... به تصرف اولیاء دولت قاهره درآمد و محصوران قلعه تر و خشک به آتش قهر پادشاه دشمن سوز دوست‌پرور سوخته تیغ تیز بر آن طایفه خونریز پرستیز حکم گردید. سوای جمعی از اهل قلم کسی از آن طائفه نجات نیافت.»

در آغاز کتاب، نیز خاطر نشان می‌سازد که می‌خواهد «آنچه را از حلیه صدق عاریست بر صفحه بیان ننگارد.» از این رو، گزارشاتی از

قساوت و ستمکاری شاه عباس را در حین نوشته‌هایش البته با عبارات مدح قریب به ذم نقل می‌نماید. او که ملازم و مصاحب و ندیم شاه در سفر و حضر بود، چنین شخصیتی از شاه عباس ترسیم می‌نماید:

«اصلاً در عقوبت گنه‌کاران و بی‌دولتان به اغراض دنیوی و ملاحظه خاطر ارباب عزت مسامحه و تأخیر جایز ندانسته و نمی‌داند... بهر کس خدمتی رجوع فرمایند، یارای آن ندارد که لحظه‌ای در آن تأخیر نماید... نفاذ امرش مرتبه اعلی یافته احدی را زهره آن نیست که لحظه‌ای از فرمان قضا جریانش تخلف تواند کرد...»

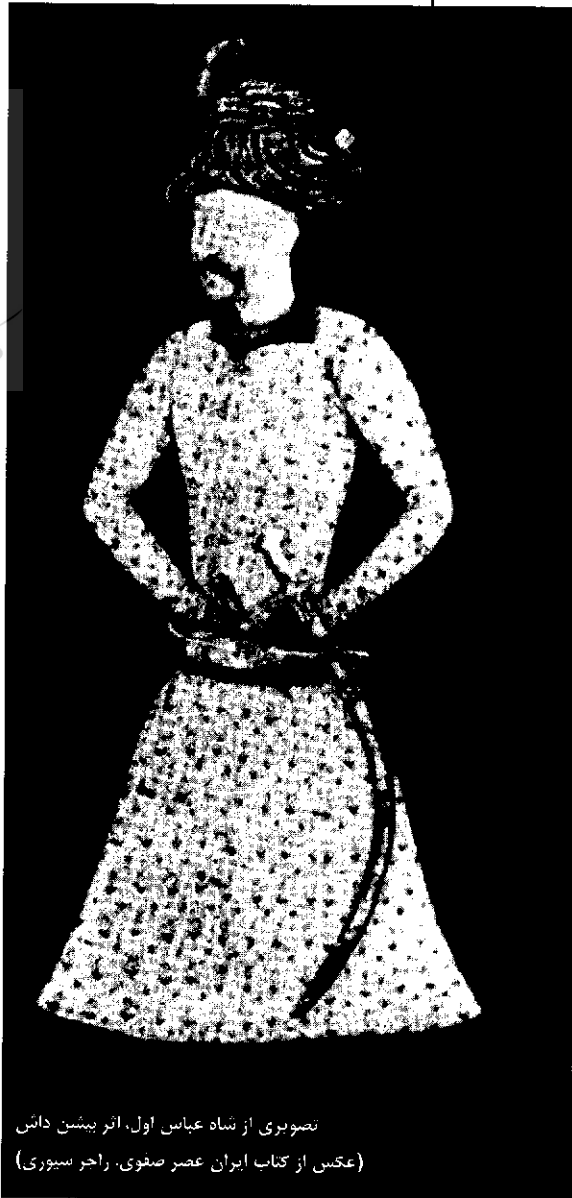
دیدگاه مذهبی اسکندریبیک بر شیوه تاریخ‌نگاری‌اش بی‌تأثیر نبوده، در بینش مذهبی او، گرایشات شیعیانه آمیختگی دین و دولت، باور ژرف به ولایت شاهان صفویه، همگی نحوه بیان و گزارشات تاریخی او را تحت‌الشعاع قرار داده است. به نظر می‌آید برای اسکندریبیک شاهان صفوی به راستی «برگزیده الهی»^۶ بوده و از عالم غیب مورد حمایت قرار داشته‌اند، چرا که در مورد شاه اسماعیل اول می‌آورد:

«در اثناء محاصره [قلعه گلستان] سروش عالم‌غیب آن حضرت را به تخت سلطنت و پادشاهی آذربایجان مژده داده در عالم رؤیا، اشاره نموده بودند که صوهه حقیر قابل صید شهباز بلندپرواز اوج اقبال نیست.»^۷

اعتقاد شیعی او بر شیوه گفتارش از رسمی شدن مذهب تشیع به فرمان شاه اسماعیل، اثر گذاشته و چنین می‌نگارد: «... رسوم متبذعه ارباب ضلال مندفع گشته شیعیان اهل بیت طیبین و طاهربین که تا غایت به تقیه زندگانی می‌کردند علانیه شعار مذهب حق‌امامیه پیش گرفتند.»^۸

باور به ولایت سلطانعلی، پسر شیخ حیدر، از سوی او در این جمله هویدا است:

از نظر اسکندریبیک نیز، تقدیر (سرنوشت) توان تعیین‌کنندگی و دیگرگونی فراوان داشته و هر جا روند حوادث به گونه‌ای اتفاق افتاده که زشتی‌های نظام بی‌ضابطه حکومت وقت را، هویدا می‌نموده، آن جا مورخ چگونگی آن را به دست ناپیدای تقدیر نسبت می‌دهد



تصویری از شاه عباس اول، اثر بیسن داش (عکس از کتاب ایران عصر صفوی، راجر سیوری)

«آن حضرت چون به نور ولایت صورت شهادت خود را در صفحه تقدیر مشاهده نمود.» یا خروج شاه اسماعیل از گیلان در آغاز کار را به «الهام ملهم غیبی»^{۳۸} نسبت می‌دهد.

برای او ذره‌ای جای تردید نیست که در چهار مرتبه‌ای که شاه اسماعیل اول به دیار عجم لشکر کشیده «هر مرتبه شاه جمجاه جنت مکان از جنود غیبی و عواطف لاریبی مدد یافته»^{۳۹} است.

برای او پیروزی‌های دمام شاه اسماعیل توجیهی جز آن ندارد که «چون حضرت شاه جمجاه جنت مکان در ایام سلطنت جمیع امور دین و دولت را به مشیت الهی حضرت رب‌العزّه حواله نموده به الطاف الهی واثق بوده‌اند. لهذا همیشه از درگاه واهب‌الطایبا به حصول مطلب و مرام کامروا گشته در معرکه کارزار بر اعدای ظفر یافته‌اند.»^{۴۰}

طرز بیان جنگ‌های ایران و عثمانی در دوره شاه عباس اول در عالم‌آرای عباسی متأثر از بینش مذهبی مؤلف است. «القصه به یمن الطاف الهی و امداد بواطن قدسی موطن طیبین و طاهربین و حراست باطنی حضرت سلطان الاولیاء و مشایخ عظام کرام... ظفر بر پرچم منسوبان درگاه شاهی وزید.»^{۴۱}

اسکندریبگ در مواردی برخی ویژگی‌های ماوراءالطبیعی و معنوی برای شاهان صفوی قائل می‌شود به گونه‌ای که قسمت‌هایی از کتابش از صورت یک اثر تاریخی به یک اثر دینی تغییر چهره می‌دهد.

بیش ضد سنی او، بر نوع تاریخ‌نگاری و گزارش از نبرد شاه طهماسب با لشکر هرات چنین انعکاس یافته: فیما بین جنگ در پیوست لشکر هرات چون مردم هرجایی و اکثر تازیک بودند و از سردار نیز زیاده حسابی نمی‌گرفتند، کاری نساخته مغلوب شدند.»^{۴۲}

مؤلف عالم‌آرا اغلب گزارشات خود درباره

صفویه به خصوص گزارشات نظامی را با نگاهی تحسین‌گرا، جانبدارانه و متعصبانه ارائه داده است. انگیزه یا انگیزه‌های این جانبداری که در نهایت به بزرگ‌نمایی شخصیت و عملکرد شاهان صفوی ختم می‌یافت، گرچه از حوزه بحث ما بیرون است، تنها از نظر پیامدهایی که این دید ستایش‌آمیز بر روش تاریخ‌نگاری او گذاشته، و گاه گزارشات و روایات او را بسیار مبالغه‌آمیز نموده، به آن اشاره می‌شود.

به نظر می‌آید ماهیت نظام مطلقه و استیلاجویانه شاهان صفوی به خصوص ممدوح او شاه‌عباس، از انتقاد و گاه صرف بیان حقیقت به تلخی روی بر می‌تافته و متقابلاً به متملقان و اغراق‌گویان خود، میدان می‌داده‌اند و آنگاه که اسکندریبگ خود اعتراف می‌دارد که یکی از اهداف نگارش سرگذشت نامه شاه‌عباس تقرب بیشتر به درگاه اوست، ما را چه جای دفاع از این شیوه تاریخ‌نگاری آگاهانه‌ای که برگزیده است، باقی می‌ماند؟

تنها شاید نه یک همدلی و هم ذات‌پنداری که تلاش برای درک موقعیت نویسنده «تاریخ سفارشی» و مورخ دربار شاه‌عباس بزرگ بودن، شیوه تاریخ‌نگاری این مؤلف را برابمان توجیه نماید، که از سویی تلاش گاه منبوحانه‌ای برای امانتداری و «منصفانه‌نگریستن» دارد و از سوی دیگر عالم‌آرای عباسی مشحون از جانبداری‌های بی‌امان اسکندریبگ می‌شود.

جالب خواهد بود که داوری «خردمندان دقیقه‌رس» برای اسکندریبگ، آنچنان حائز اهمیت است که وقتی در کتابش به دلیل جانبداری به ورطه مهمل‌گویی می‌افتد، بلافاصله درصدد ادای توضیح و یا توجیه بر می‌آید.

او آنگاه که به گزارش تولد عباس [شاه آتی] می‌رسد و از حضور معجزه‌آسای قابله غیرشیردهی می‌گوید که به آن «مولود گرمی» شیر داده می‌نویسد:

بعد از ظهور این امر غریب که از خوارق عادت است آن عفت قباب سعادت‌پذیر خدمت رضاع آن مولود گرمی گشت و چون از نوادر وقایع و حالات عجیبه بود قلم سوانح‌نگار به تحریر آن پرداخت... و از امثال این امور چه شگفت و چه دور»^{۴۳}.

نگاه جانبدارانه از صفویه چنان بر واقعه‌نگاری‌اش احاطه یافته که نه فقط ادعای منسوب بودن صفویه به آل علی(ع) را عمیقاً پذیرفته که از کسانی که این باور را نداشتند، با حق به جانبی سرزنش می‌نماید:

«... بر ضمایر فطنت مآثر و اولوالابصار پوشیده نیست که انتساب این سلسله علیه از اصلاط و ارحام طاهره واحده خیرمن واحد به حضرت خاتم الانبیاء و علی المرتضی (ع)

می‌پیوندد»^{۴۴}.

با صفات و ذکر محامدی از اجداد شاه‌عباس و خود او یاد می‌کند که اغراق‌گویی و ستایشگری در آن، راه را بر حقیقت‌گویی که شعار او بود می‌بندد. قلم ستایشگرایانه او درباره جنید، می‌نویسد:

«شهبازی بود بلندی‌پرواز و خسروی گردن‌فراز، بدری از آسمان فتوت و ارشاد درخشیده و آفتابی از سپهر خلافت ظاهر و باطن طالع گردیده.»^{۴۵} و درباره شیخ حیدر:

«آفتابی بود از برج ولایت طلوع نموده و ذری از صدف بحر سلطنت معرکه کشورگشایی، مرحله‌پیمای بادیه‌جویایی، انجمن افروز بزم اقبال، آفتاب جهان آرای آسمان جاه و جلال، جام جهان‌نمای دولت حیدری، سلطان سلاطین نشان، تخت‌گیر ممالک کیان» حتی عبارت «آیینة رونمای مذهب حق اثنی‌عشری.»^{۴۶} را برای او آورده است.

دامنه اغراق‌گویی به آنجا می‌انجامد که شاه محمد خدابنده را که پادشاهی ناتوان و دلیل در امر کشورداری بوده، «کامران فاضل، خبیر، فهیم با فراست»^{۴۷} معرفی می‌نماید.

درباره توصیف شاه‌عباس اول، عنان از کف داده اظهار می‌نماید: «ظل الله»، «آفتاب عالم‌تاب»، «اختر درخشنده»^{۴۸}، «جهان آرا»^{۴۹}، «ذات بی‌مثال»، «شهریار سپه‌آرا»^{۵۰}.

از همه غریب و طنزآمیزتر صفاتی است که درباره شاه صفی، نواده و جانشین بی‌کفایت شاه عباس می‌آورد و او را «سپهر عدالت و عالم‌آرائی، آفتاب عالم‌تاب، برازنده تخت فیروز بخت اکاسره و کیان، زیننده اورنگ جهان‌آرای شاهنشاهی، سلطان سرافراز شهریار هنرپرور.»^{۵۱} می‌نامد.

خوشامدگویی او تا بدان پایه می‌رسد که بهار سال ۱۰۳۷ ه. که سال مرگ شاه‌عباس است. را چنین وصف می‌کند:

از بهار دل‌آرای این سال شمیم بهجت و شادمانی به مشام نمی‌رسید. از گلهایش پژمردگی ظاهر و افسردگی نمایان بود. گلزار جهان آب و رنگی نداشت. نوروز جهان آرا که همیشه به خوشدلی و کامرانی می‌گذشت در این سال اثری از خرمی و شادمانی نداشت.

درین بهار گلی بر مراد کسی نشکفت به های‌های نشستند تا بهار دگر»^{۵۲} به هنگام شرح رفتار غیرقابل توجیه شاه اسماعیل پس از پیروزی بر شیبک خان اوزبک، اندکی در دید ستایشگر خود تأمل نمی‌نماید، و شرح او از آن واقعه به این قرار است:

«خاقان سلیمان شأن سجدات شکرالهی به تقدیم رسانید و هر عضوی از اعضای او را به ولایتی فرستاد سر او را پوست کند پر کاه کرده به سلطان بایزید بن سلطان محمد غازی پادشاه روم

تاریخ

عالم‌آرای عباسی

جلد سوم

تاریخ ایران - سلسله نسب خاندان صفوی
شرح پادشاهی سلاطین پیش از شاه‌عباس اول

تألیف: اسکندریبگ نشی

و تصحیح:

دکتر محمداسماعیل رضوانی

فرستادند و استخوان کاسه سر را به طلا گرفته.^{۵۰} اما، به رغم همه شواهد و اسنادی که از کتاب عالم‌آرا، برای مستدل نمودن نظر روش جانبدارانه اسکندریبیگ در نگارش تاریخ آوردیم، در این جا خاطر نشان می‌سازیم که در کنار روش فوق اسکندریبیگ گاه‌گاهی پا را از چهارچوب و قالب یک مورخ درباری فراتر گذاشته با رندی، زیرکی و اشاره‌های لطیف، پاره‌ای از ناگفته‌ها را گفته و شاید با اندکی ابتکار، حرف‌هایی را به گوش آیندگان رسانده است.

او با تیزهوشی، در ابتدای کتاب پای شاه عباس را به ماجرای میل حقیقت‌گویی خود چنین می‌کشد:

«... چون طبع سلیم حقانیت سرشت آن حضرت به اموری که خالی از حقیقت نفس‌الامر و آلوده به تکلفات سخن سرایان بیهوده‌گو باشد اقبال نمی‌نماید از آن شیوه ناپسندیده احتراز نموده... و آنچه از حلیه صدق عاریست بر صفحه بیان نتگاشت.»^{۵۱}

به این ترتیب گزارشی از شورش گیلان، و شورش طلبان، در کنار پرداختن به گروه‌های

اجتماعی مثل پهلوانان (قلندران بی‌سر و پا) در عالم‌آرا به چشم می‌خورد. البته در کنار ترسیم شورش مردمی، بلافاصله به تبیین و تلاش شاه طهماسب اشاره می‌کند، گویی بیان این شورش نه در جهت ترسیم شورش بلکه در جهت اثبات ویژگی‌های شاه طهماسب است.

جان فوران نیز به این روش اسکندریبیگ (انعکاس نسبی ناراضی‌های زمان) توجه کرده و می‌نویسد: «اسکندریبیگ منشی در سال‌های ۹۷۲ ه. ش. در استان برنج‌خیز گیلان، شورش را ثبت کرده و تا حدی دیدگاه خصمانه مردم گیلان را نسبت به دربار منعکس کرده است.»

البته از آنان با صفات «عاقبت نیاندیش»، «نااستوار»، «خفیف عقل»، «تیره رأی‌بی‌عاقبت»^{۵۲} یاد کرده، ولی به هر حال کار خود را کرده، ظهور یک شورش را در آن زمان ثبت نموده است.

از مورخین عهد صفوی تنها محمودبن هدایت الله نطنزی در نقاوة‌الآثار و اسکندریبیگ از وقایع و حوادثی که خسرو قزوینی به ویژه در عهد شاه عباس یکم^{۵۳} به وجود آورد، یاد می‌کنند. اسکندریبیگ زیر عنوان «ذکر دفع ضاله ملاحده» به

آن پرداخته است.

از همه جالب‌تر شیوه او در وصف خلق و خوی شاه عباس است. آنانکه باید ناشنیده‌هایی را از فراز چند قرن از زبان او می‌شنوند و ناخوانده‌هایی را درباره شاه عباس به قرار زیر می‌خوانند:

«این شهریار کامکار برخلاف قاعدهٔ اهل روزگار آب و آتش را با یکدیگر امتزاج داده، ضدین را با هم جمع نموده‌اند... هنگام ملایمت و کوچک‌دلی چنان بی‌تکلفانه، و مخصوصاً به مردم و اهل عظماء و ملازمان و غیر ذلک خصوصیت می‌نمایند که گوئی برادران یکدیگرند. در سایر احوال، به تخصیص در حالت مهابتی و استیلائی قوه غضبی، و سطوت و جلال، به نوعی آثار غضب در ناصیه همایونش لامع می‌گردد، که آنان که هم صحبت و انیس و جلیس بودند. و یارانه و برادرانه و بی‌تکلفانه سلوک نموده، حد و یارای آن ندارند که حرف بی‌نسبت، که مشعر بر اندک دلیری و جرأت تکلم و حرف زدن معقول دارند، تا به غیر آن چه رسد، و این هر دو شیوه را با یکدیگر جمع کرده بر طاق بلندی نهاده.»^{۵۴}

آخرین سخنی که در این مقوله یادآوری می‌شود، آنکه اسکندریبیگ تاریخ خود را در سیمای یک «سرگذشت نامه» نوشت و اثر تاریخی‌اش به کارنامه شاه عباس اول، تغییر چهره داد، که نه تنها حاوی سرگذشت آن پادشاه، که چنانچه خانم لمبتون هم به آن توجه کرده به خاطر «ارزش زیاد سرگذشت‌نامه‌هایی که در آن آمده، ویژگی منحصر به فرد پیدا کرده است.»^{۵۵}

مؤلف عالم‌آرای عباسی، تنها کسی نیست که تاریخ را در سیمای سرگذشت‌نامه عرضه کرده است. این روش در ایران دارای پیشینه بوده و «شاهنامه فردوسی و غرر اخبار تعالی نیز در واقع عبارت است از کارنامه پادشاهان.»^{۵۶} او سرگذشت شاه عباس را با بزرگ‌نمایی به

اسکندریبیگ به خصوص
در هنگام وصف اخبار جنگ،
آشکارا تقدیرگرایی را
در نوشتار خود دخالت داده،
و در این راه
رهرو راه دراز
مورخان سنتی ایرانی است



نگارش درآورده است، برای تأیید گفتار خود وصف او از مرگ شاه عباس را در زیر می‌آوریم:

«چگونگی که در آن وقت بر حاضران آن مقام چه رفت و بر مقریان بساط عزت چه گذشت؟ حجله‌نشینان سراقق جلال با سینه‌های چاک‌چاک و دل‌های غمناک به ناله و زاری درآمده با لباس سیاه خاک بر سر افشاندن آغاز نهادند و آئین سوگواری در عالم تازه گشت اندوه بیشمار به دل‌های خلایق راه یافته استقامت از طبایع دوری گزید و چرا چنین نباشد. آفتابی بود عالمتاب که عالمیان در سایه معدلتش آسوده بودند در معرض کسوف و زوال آمده اختری بود درخشنده و نورانی که پرتو امنیت و عاقبت بر عالم انداخته بود از اوج کمال به حضيض و پال رسید.»^{۶۰}

دسترسی به اسناد و منابع معتبر:

از آن جایی که، مؤلف به بایگانی رسمی دولتی و کتاب‌های تاریخی دسترسی داشته نوشته‌هایش را شایسته اعتماد می‌سازد. مؤلف در بخش‌هایی از کتاب، اطلاعات دقیقی ارائه می‌دهد که در غیر دسترسی داشتن به دفاتر و اسناد، چنان آگاهی‌های دقیق میسر نبود. اسکندربیک به این ابزار خود در تاریخ‌نگاری‌اش اشاراتی دارد:

«امراء عظام و خوانین والامقام و سلطانان خورد و کلان که در حین ارتحال حضرت شاه غفران پناه به رتبه امارت سرفراز بودند اکثر ایشان صاحب طبل و علم و خیل و حشم بودند و از ثبت دفاتر معلوم گشته یک صد و چهارده‌اند.»^{۶۱}

گو اینکه، یکی از ایراداتی که به عالم‌آرای عباسی گرفته می‌شود، آن است که متن اسناد و نامه‌های متبادله بین بزرگان و امراء را در کتاب خود علی‌رغم دسترسی به آن نیاورده است. تنها متن نامه پاپ به شاه عباس را آورده آن هم محض تأیید این نظر که آوازه «عدالت و سلوک پسندیده شاه عباس مرزها را در نور دیده است. اسکندربیک با عبارت «صورت کتابت این است»^{۶۲} به نقل کامل متن نامه پاپ می‌پردازد.

آنچه کتاب عالم‌آرای عباسی را از بسیاری از کتاب‌های تاریخی دیگر متمایز می‌سازد، آن است که در بین رویدادهایی که خود شاهد وقوع آنها نبوده، به کتاب‌های معتبر همانند *روضه‌الصفاء* و *حیبه‌السیر* مراجعه کرده و همه جا، ماهیت روایت را روشن ساخته، که در زیر نمونه‌هایی از کتاب آورده می‌شود:

«آنگاه که در سلک منشیان بارگاه خلافت نشان درآمد و برای نوشتن احوال آن سلطان سلاطین نشان به مطالعه کتب سیر و اخبار پرداخته، خواستم که از آن فن شریف بهره‌ای داشته باشم.»^{۶۳}

«از سخن سرایان انجمن اخبار و روایت‌کنندگان سیر و آثار چنین به تحقیق

پیوسته.»^{۶۴}

«... حسین‌بیک مورخ نوشته که در آن سفر هفتاد هزار کس در اردوی ظفر قرین جمع شده بود.»^{۶۵}

«... راقم حروف تفصیل قضایای مذکور را به نوعی که به تحریر پیوست از راویان تفه مردم آن ولایت استماع نموده است... المهدی‌علی‌الروای»^{۶۶}

«محرر این مقالات [اسکندر] واقعه مذکور را از تقریر خواجه عبدالرحیم درمنی نویسنده سرکار قورخمس خان که در جنگ همراه بود با او تا بغداد رفته از آنجا عود نموده بود در قلم آورد.»

«از صحیح القولی استماع رفت»^{۶۷}

«از صحیح القولی مسموع شد که خانه‌ها به نوعی به زیر یکدیگر فرود آمده که کل آن قصبه معموره یک تل خاک می‌نمود.»^{۶۸}

«شرح واقعه مذکور به نوعی که از واردین استماع شده و ایلیچی روم نیز متعاقب آمده بیان کرد.»

«بین‌الجمهور مشهور است و در تاریخ جهان‌آرا مسطور...»^{۶۹}

«به قول مؤلف حبیب‌السیر و فتوحات امینی هروی موکب همایون قال خاقان سلیمان شأن به جانب البستان در حرکت آمد.»^{۷۰}

«آنچه از السنه و افواه مسموع شد قتیلان معرکه چالدران بسیارند اما حسن بیک روملو مورخ نوشته که به قول اصح در این جنگ پنج‌هزار کسی به قتل آمدند.»^{۷۱}

«... آن جانب به نوعی که در تاریخ جهان‌آرا مسطور است از اخفا و اعقاب امام الساجدین و قبیلة‌العارفین حضرت امام زین‌العابدین علیه السلام است.»^{۷۲}

«تفصیل احوال خجسته مأل آن حضرت به نوعی است که سید ظهیرالدین مؤلف تاریخ طبرستان مفصلاً در رشته تحریر کشیده و مجملی از آن در تاریخ حبیب‌السیر نیز مسطور است.»^{۷۳}

از این قرار روشن شد که اسکندربیک هر مطلبی را که نوشته، ماهیت روایت را کاملاً روشن ساخته و تاریخ او ساخته تخیلات ذهنی و تراوشات فکری خودش نبوده، و بنا به گفته خودش: «آنچه پرتو شعورش بر آن تافته بود بی‌زیاده، و نقصان به قلم آورده و آنچه اطلاعی بر آن نداشته ضرورتاً به اقوال ناقلان اعتماد نموده بی‌تکلفات منشیانه، در رشته تحریر کشیده»^{۷۴}

به طور کلی، استنادات عالم‌آرا به کتب معتبر، پیش از خویش به این کتابها بوده است: *احسن‌التواریخ* (هفت مورد)، *تاریخ جهان‌آرا* (هشت مورد)، *تاریخ حبیب‌السیر* (نه مورد)، *تاریخ طبرستان* (یک مورد)، *تذکره میرتقی کاشی* (یک مورد)، *روضه‌الصفاء* (سه مورد)، *صفوة‌الصفاء* (سه مورد)، *فتوحات امینی* (پنج

مورد)، *لب‌التواریخ* (دو مورد)، *مطلع السعدین* (یک مورد)، *نفحات الانس* (یک مورد) و *نزّهة‌القلوب* (چهار مورد).

از کتاب‌هایی نیز مانند *صور‌الاقالیم*، *مسالک و الممالک*، *عجایب‌المخلوقات*، *فرج بعد الشدة*، *اخلاق ناصری*، *حیوة‌الحیوان* نام برده و چنین استنباط می‌شود که آنها را در دست داشته و در تألیف و مستند کردن کتاب خود از آنها استفاده کرده است.

فراوانی و سودمندی اطلاعات:

از محسنات عالم‌آرای عباسی، در برداشتن اطلاعات مفید و گسترده درباره موضوعات مختلف می‌باشد. در این کتاب افزون بر تاریخ نظامی که صفحات بسیار زیادی از کتاب را شامل می‌شود، به «حکومت داخلی و امور مالی و طرز وصول مالیات‌ها، انواع مالکیت ارضی و قبایل چادرنشین و امرای آنها، از هم پاشیدگی و فغان مرکزیت فتوولی و امیران محلی فتودال، توجه شده است.»^{۷۵}

اطلاعات جامع و ارزنده این کتاب درباره قیام‌ها، برای مثال درباره قیام امیره دباچ ثانی در ولایت لشته نشاء و لاهیجان^{۷۶} در سال ۹۷۷ هـ. ق. از تمایزات این کتاب به شمار می‌رود.

تراجم احوال در عالم‌آرای عباسی، جایگاه ویژه‌ای دارد که به روال متفاوتی هم تدوین یافته که «شاید نشانگر این باشد که نویسنده دولت را همانطوری که در واقع بوده در نظر گرفته است: یک پدیده استثنائی در جامعه اسلامی. در مورد تراجم احوال این کتاب شرح مبسوطی راجع به طبقات مذهبی وجود ندارد، برعکس نوعی تعادل بین طبقات نظامی و طبقات مذهبی و دیوان‌سالاری دیده می‌شود که گمان می‌رود تا اندازه‌ای مطابق با توزیع قدرت بوده باشد.

بررسی ژرف جمله زیر از عالم‌آرا، تنوع آگاهی‌های ارائه شده در سطور این کتاب را خاطر نشان می‌سازد:

«... القصة عبیدخان بر تمامت ملک خراسان استیلا یافته. بسی از مردم یقین‌التسنن را به طمع مال به بهانه رفض و تشیع مقتول ساختند یکی از کشتگان مظلوم مولانا هلالی شاعر که در چهارسوق هرات به قتل آوردند.»^{۷۷}

از محسنات دیگر عالم‌آرای عباسی، ضبط وقایع مربوط به تاریخ ملل همسایه و مجاور ایران مانند عثمانی‌ها، گرجی‌ها، سلاطین تیموری هند و اتراک و ترکمانان ماوراءالنهر می‌باشد که بعضی از این وقایع در جای دیگر مضبوط نیست.

آگاهی مؤلف از چگونگی وقوع بسیاری از وقایع آن را مأخذ مهم و معتبر تاریخ صفویه^{۷۸} ساخته است در این منبع اطلاعات سودمندی درباره تشکیلات اداری وجود دارد، همچنین

اصطلاحات، الفاظ و معانی ضمنی رایج در زمان خود را با امانتداری به آیندگان منتقل کرده و چنین به نظر می‌رسد، هر محقق از ورود به دنیای عالم‌آرای عباسی، بی‌ره توشه‌ای ولو اندک، باز نخواهد گشت.

اطلاعات منحصر به فرد:

در پاره‌ای موارد، این فقط کتاب عالم‌آرای عباسی است، که محقق حیران در متون قرن یازدهم را از سرگردانی‌های می‌بخشد. وفور اطلاعات عالم‌آرا سبب شده که گاه، گزارشات منحصر به فردی در لایه‌لای اخبار آن، ارائه شود. رویکرد کم‌نظیر اسکندریبگ به مسائل اجتماعی، پژوهشگران آتی را مرهون توجه خود کرده است. این توجه تا آنجاست که حتی وقتی تاریخ‌نگار محلی درباره رویدادی، سکوت اختیار کرده، اسکندریبگ منشی همان رویداد را توضیح داده است. در جایی که عبدالفتاح فومنی مؤلف تاریخ گیلان، از قیام سیدمحمد شیخاوند در سال ۱۰۲۹ ه. یاد کرده^{۳۳} سخن گفتن اسکندریبگ از این واقعه، بر امتیازات عالم‌آرا افزوده است. آنگاه که همه یا بهتر بگوئیم غالب مورخان

درباره مرگ شاهان و بازتاب اجتماعی و نحوه برگزیدن جانشین آن، به ذکر واقعه اکتفا نموده‌اند، شرح جزئیات تألمی که مرگ شاه عباس در دربار و بین مردم بر جای گذاشته و تکاپوهای بزرگان برای اعلام پادشاهی شاه صفی، و ممانعت از تجلی تمایلات گریز از مرکز، در عالم‌آرای عباسی آیا از امتیاز منحصر به فرد این کتاب حکایت ندارد؟

از گزارشات نادر این کتاب آگاهی‌هایی درباره فرقه نقطویه است، که نه تنها اسکندریبگ سرگذشت مفصل و جالبی در ضمن وقایع سال ۱۰۰۲ ه. در مورد آنها ارائه می‌دهد، که «ارتباط نقطویه را با هندوستان و شیخ ابوالفضل علامه دکنی»، مطرح کرده. و در نهایت می‌گوید: «القصه از سیاست این جماعت اگر کسی از این طبقه بود از این دیار بیرون رفت یا در گوشه‌ی خمول خزیده خود را بی‌نام و نشان ساخت و در ایران شیوه تناسخ منسوخ گشت.»^{۳۴}

همچنین در این کتاب اطلاعات منحصر به فردی درباره حاتم‌بیگ اردوبادی، اعتمادالدوله شاه عباس به چشم می‌خورد. غیر از آن آگاهی‌هایی درباره ایلات و عشایر، که متصدی قسمت اعظم

امور دولتی و نظامی بودند، در عالم‌آرای عباسی وجود دارد که غالباً نویسندگان بعدی برای مستدل کردن و علمی نمودن کار صدر ارجاعاتشان درباره منشأ نظامی امرا و ایلات و عشایر به عالم‌آرا استناد می‌کنند. جهانگشای نادری مثال خوبی از این عملکرد است.

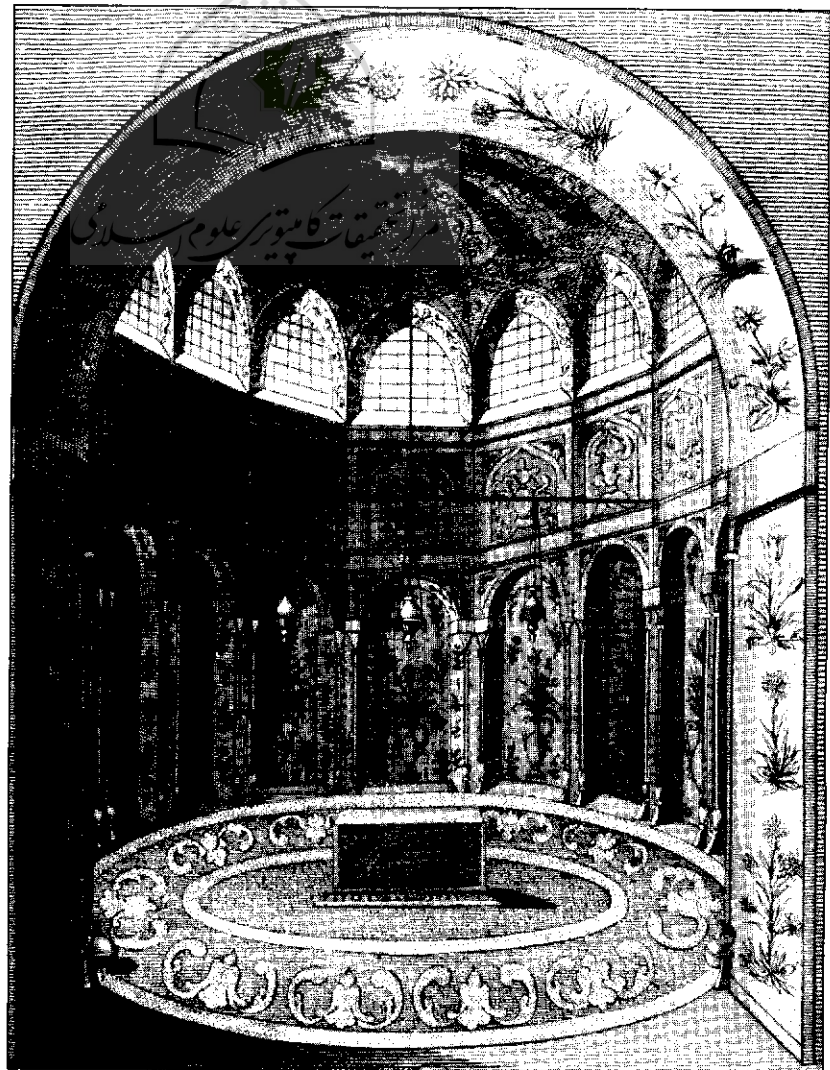
پرداختن به مضامین و موضوعات اجتماعی، بر امتیازات عالم‌آرای عباسی افزوده، حتی در شرح ماجرای دخالت عثمانی به ایران، او به موقعیت مکانی نقطه‌ای که مورد حمله قرار گرفته بود و وضعیت اجتماعی آن منطقه نیز توجه کرده است. «از طرف دیگر پرداختن به گروه‌های مختلف اجتماعی مثل پهلوانان، قلندران بی‌سر و پا، صوفیان و گروه‌های شورش طلب از خصوصیات عالم‌آرای عباسی است.»^{۳۵}

هم حسن روملو و هم اسکندریبگ منشی به رغم دشمنی طبقاتی که با شورشیان داشتند، «مطلب جالبی درباره عصیانگران که از آنها با نام‌های «اجلاف» و «اجامره»، «رنود»^{۳۶} و اوباش یاد نموده‌اند، ارائه کرده‌اند.

احتمالاً وجود همین اطلاعات در عالم‌آرای عباسی، نشان از نگاه متفاوت مؤلف به نحوه تاریخ‌نگاری است، از این زاویه با اغماض بسیار، توجه به تاریخ اجتماعی و مردم، تخصیص دادن حجم قابل ملاحظه‌ای از اطلاعات درباره ساختار دینی و تعادل در تراجم احوال، سنت نویسی را در تاریخ‌نگاری پدید آورد.

پاره‌ای از اخبار کمیابی که راه به عالم‌آرای عباسی پیدا کردند، راهیابی خود را مرهون آنند که اسکندریبگ شاهد و ناظر وقایع بوده است. او برای استناد گفتار خود، اشاراتی به حضور خود در حین حوادث نموده است.

«چنانکه در بیان داستان کشته شدن جمشیدخان، داماد شاه تهماسب در سال



اسکندریبگ با بیان صفات و ذکر محامدی از اجداد شاه عباس و خود او یاد می‌کند که اغراق‌گویی و ستایشگری در آن، راه را بر حقیقت‌گویی که شعار او بود می‌بندد

اصفهان، مقبره شاه عباس اول، عکس از کتاب (سفر زیبا) سفرنامه برلاندیر فرانسوی، ۱۷۰۷ م

«چون مسود اوراق در این سفر رفیق سلمان خان بود مقدمات مذکور را به رأی العین مشاهده نموده از اطاب احتراز نکرده به تفصیل در قلم آورد.»^{۳۴}

در ماجرای دیگری که مربوط به وصف جنگ‌های دامنه‌دار ایران و عثمانی بود، می‌نویسد:

«راقم حروف در اردوی معلی بود.»^{۳۵}
او حتی اخبار دست اولی از جنگ‌های داخلی (تنازعات جانشینی) به یمن حضور خود در دربار ذکر کرده و می‌نویسد: «... در آن شب که از جانبین این مقدمه تمهید می‌یافت راقم حروف به تقریبی در مجلس حسین بیگ یوزباشی بود و او از این معنی به غایت آزرده بود و نمی‌خواست که فیما بین به نزاع انجامد.»^{۳۶}

مشاهدات عینی مؤلف، در ثبت و ضبط صحیح و دقیق وقایع (البته تا جایی که با شئون نظام حکومتی صفویه مغایرت نداشت) در تبدیل عالم‌آرای عباسی به یک منبع معتتم دست اولی مؤثر می‌افتاد. درست در همین جاست که عده‌ای علی‌رغم سرنه‌اندان بر امتیازات عالم‌آرا، آن را از عیوب میری ندانسته و برآن باورند که جملات طولانی و کسل‌کنند، نیاوردن متن نامه‌های رسمی (به استثناء یک مورد)، عدم موازنه خبری و برخورد بسیار سلیقه‌ای در ثبت و ضبط اخبار و روایات از نواقص این کتاب به شمار می‌آید. به طوری که اسکندربیک برخی از اخبار را با تکرار آورده و برخی از آنها را با توجیه «نگرانی از اطاله کلام» ثبت نکرده که می‌توانست منبع ذقیمی برای جستجوگران اخبار صفویه باشد، که از آنها بی‌جهت دریغ شده است.

موارد زیر را برای اثبات درستی مدعای خود، از عالم‌آرای عباسی برگزیدیم:

اسکندربیک در ذکر طبقه علماء چند تن از آنها

نگاه جانبدارانه از صفویه چنان بر واقعه‌نگاری

اسکندر بیگ احاطه یافته که نه فقط ادعای

منسوب بودن صفویه

به آل علی (ع) را

عمیقاً پذیرفته

که از کسانی که این باور را نداشتند، با حق به جانبی

سرزنش می‌نماید

را معرفی کرده و آنگاه اظهار داشته: «اگر قلم وقایع‌نگار به تحریر اسامی مشاهیر آن طبقه پردازد موجب اطباب و طول کلام می‌گردد لهذا به ذکر این چند عزیز اختصار کرد.»^{۳۷}

در جای دیگر با تشخیص فردی آنکه «... در تفصیل همگی فایده‌ای نیست»^{۳۸} از ادای توضیح بیشتر سر بر نافته است. و یا نام فرزندان دختر شاه اسماعیل را به بهانه آنکه «در اسامی صبیحه‌ها زیاد فایده نیست» را نمی‌آورد. حال آنکه در تشریح جزئیات اخبار تولد [شاه] عباس اول و حتی ثبت بلورها و پیش‌داوری‌هایی در باب حیات آتی آن نوزاد، ذره‌ای از اطاله کلام پروائی ندارد.

چرا که از نظر او «بنا بر مناسبت مقام اعتلای مدارج معنوی آن والا احتشام از طول کلام نیندیشیده، در صحیفه مرقوم می‌گردد.»^{۳۹} یا جای دیگر آورده: «در طی این داستان مناسبت چنان دید که از تکرار نیندیشیده شرح حالات سابقه و لاحق را دیگر باره از ابتدا تا انتها بر صحیفه بیان نگارد.»^{۴۰} در جای دیگر تفصیل وقایع شعرا را با این دید که «چون این مختصر گنجایش آن ندارد که محل رقوم اشعار شعرا را بلاغت آثار گردد، به همین اختصار رفت.»^{۴۱} به اجمال برگزار می‌نماید.

این همه در حالی است که لونی لونی بلان، نویسنده کتاب زندگی شاه عباس، علاوه بر آنکه بر اسکندربیک به خاطر نثر طولانی «تکرار قرینه، اضافات متوالی، خالی بودن عبارات از اندیشه و اطباب در تعارف و مدح»^{۴۲} تاخته، از اینکه او درباره روابط ایران و اروپا به «اجمال مختل» دست یازیده و اسامی و اهداف سفرهای اروپایی را نیاورده و از همه شگفت‌آورتر از سکوت مطلق او درباره برادران شمرلی، شاکلی است.

بازتاب خصوصیات عمومی تاریخ‌نگاری در
عالم‌آرای عباسی:

عالم‌آرای عباسی، به دلیل دارا بودن مؤلفه‌های تاریخ‌نگاری ایرانی قبل و پس از خود، دقیقاً می‌تواند یکی از حلقه‌های مطرح زنجیره تاریخ‌نگاری ایرانی به شمار آید.

اسکندربیک وفاداری خود را حتی‌المقدور به «تاریخ‌نویسی رویدادنگارانه»، «نثرمنشیانه اغراق‌آمیز»، «تاریخ‌نگاری تقدیرگرایانه»، «توصیف مبالغه‌آمیز رویدادهای نظامی»، «تاریخ‌نویسی قهرمان پرورانه»، «آمیختن سانه‌نگاری تاریخی با شعر و نکات حکیمانه»، نگارش تاریخی دائرةالمعارف وار»، «پرهیز از تاریخ‌نگاری توصیفی-تحلیلی و عدم داوری روشن تاریخی»، در عالم‌آرای عباسی به اثبات رسانده است.

تاریخ‌نویسی رویدادنگارانه:

اگرچه ارزیابی یکی از پژوهشگران از روش «ثبت گزیده حوادث تاریخی» سبکی است «مصنوع و مطول» که از ارائه واقعیات جلوگیری

کرده است. ... پژوهشگر دیگری در ارزیابی ناخوشبینانه‌ای اظهار کرد. «بهره‌ای که دارندگان عنوان مورخ، وقایع‌نگار و حقایق‌نگار از کار خویش می‌برند به خاطر چیزهایی بود که در تاریخ نمی‌نوشتند و یا حقیقت آن را دیگرگون جلوه می‌دادند.»^{۴۳}

اما، اسکندربیک از بین سنت تاریخ‌نگاری پیروی کرده و همه جا خود را «واقعه‌نویس»، (ص ۲۰۳، ج ۲)، «وقایع‌نگار» در (ص ۴۵۱، ج ۱؛ ص ۶۳۲، ج ۱؛ ص ۱۴۸۸، ج ۲) و یا «ساحه‌نگار» (ص ۲۰۷، ج ۱؛ ص ۲۲۸، ج ۱؛ ص ۱۵۰۷، ج ۲؛ ص ۱۵۳۲، ج ۳؛ ص ۱۵۵۸، ج ۲؛ ص ۱۵۶۲، ج ۲) نامیده است.

نثر منشیانه اغراق‌آمیز:

برخلاف تمایل اسکندربیک به ساده‌نویسی (که در مقایسه با کتاب‌های پراطناب و متکلف)، نشان از توفیق نسبی او دارد، وی از چهارچوب سنتی که منشیان درباری پایه‌گذاری کرده بودند، پا را چندان فراتر نمی‌گذارد. مثال‌های زیر حاکمیت روش مداحانه منشیانه را در نثر «عالم‌آرای عباسی» نشانگر می‌سازد:

«بلبل نو ایان گلشن روایات و قصه‌پردازان انجمن حکایات اخبار بدایع آثار، فتح خراسان را که شش‌شعاع تیغ آبشار خاقان سلیمان شأن سمت وقوع پذیرفت بدین عنوان ایراد نموده‌اند که چون طنطنه کوس رعدآوای خسرو کشورگشا در عرصه جهان بلندآوازه گشت سلاطین آفاق از رُعب جهانگیری آن شهریار به استحقاق با آنحضرت در مقام خلّت و وفاق درآمده طریق موافقت و مصادقت به ارسال تحف و هدایا و رسل و رسائل می‌پیمودند.»^{۴۴}

«... قبل از این فارس مضممار قصه‌پردازی یعنی کلک بدایع‌نگار در معرکه سخن‌سرانی چنین تک و دو نموده بود.»^{۴۵}

«سپه‌آرایان معرکه سخنوری ضعوف از خطا محفوف سخن را در مضممار بلاغت بدین نمط آراسته و شقّه‌لوی آسمان فرسای حدیث و خبر را بدین گونه پیراسته‌اند.»^{۴۶}

ناگفته نماند که اگر از روش متملقانه و مغلق‌گوی منشیان در تاریخ‌نگاری نکوهش شده، اما از ورای صورت ظاهر کلمات می‌توان به دایره و ژرفای دانش و آگاهی منشی تاریخ‌نگار پی برد، از این رو از القاب و عناوینی که برای پادشاه یا حکمران وقت به کار می‌برد، می‌توان دریافت اگر شاهی را به فریدون یا دارا یا اسکندر منسوب و متصف ساخته، بنابراین یک درک تاریخی از آن شخصیت دارد، که قابلیت تطبیق با حکمران خود می‌بیند چه بدون چنان درک و درایت تاریخی، کاربرد آن القاب بی‌معنا خواهد بود.

اسکندربیک منشی، در نکاپوهای زیبانگاران‌اش و برای موزونی کلمات در عالم‌آرای

عباسی، از «نواب سکندر شأن»، «آراینده دیهیم خسروانی»، «خاقان کشورگیر»، «پادشاه جمجاه» در وصف قهرمانان اثرش بهره برده است.

تاریخ نگاری تقدیرگرایانه:

اسکندریبگ به خصوص در هنگام وصف اخبار جنگ آشکارا تقدیرگرایی را در نوشتار خود دخالت داده، و در این راه رهرو راه دراز مورخان سنتی ایرانی است که «اعتقاد به یک نوع جبر الهی داشته که به موجب آن حوادث عالم امکان را در یک پرده ازل مرتب و مصور می بیند که به مقتضای اجل مسمای خود، علی التوالی، از آن لوح محفوظ به عالم کون و فساد می آیند و چون قضای خداخواسته «لامرالقضاء الله».

همانند، میرزا مهدی خان که در جهانگشای نادری پیرو همین جبر است و گه گاه با همین نگاه جبری بسیاری از قضایای نامستقیم تاریخ را تحمل پذیر جلوه می دهد. مثلاً کشتار عام دهلی که از جانگدازترین حوادث ایام نادر است، او با ذکر: دهر دون رنگ فتنه عجیب ریخت و نقش طرفه برانگیخت آن را بی دغدغه می گوید و می گذارد.»^۶

صرفنظر از مورخانی که پذیرش تقدیر برای آنان یک مقوله عمیق دینی است، در این جا روی سخن با مورخانی است که از تقدیرگرایی برای اجتناب از نقد و تحلیل قضایا و توجیه خطاهای جنایت ها و کاستی ها، ساییانی بر سر اثر خود ایجاد کرده اند.

از نظر اسکندریبگ نیز، تقدیر (سرنوشت) توان تعیین کنندگی و دیگرگونی فراوان داشته و هر جا روند حوادث به گونه ای اتفاق افتاده که زشتی های نظام بی ضابطه حکومت وقت راه هویدا می نموده، آن جا مورخ بدون افکندن خود در ورطه چرایی حادثه، چگونگی آن را به دست ناپیدای تقدیر نسبت می دهد.

در قسمتی از کتاب که از مرگ طهماسب قلی بیگ موصول بوزباشی نامی، سخن به میان رفته است، نگاه خود را با این عبارات بیان می دارد: «عجب سرد آمد این قصر دلاویز

که حالا گرم کردی کوبدت خیز سبحان الله آدمیزاد آنچه را خیر خود می داند شر نتیجه می دهد و به سعی هر چه تمامتر خود را به بوستان امل می رساند. به خارستان بلا دچار

شده، گل خطا و زلل می چیند.»^۷

در شرح ماجرای کشته شدن شاه کلان که منجر به کشته شدن عده دیگری هم می شود، در جریان منازعات مکرر مربوط به فتح قندهار می نویسد:

«بعد از کشته شدن او سپاهیان جنگجوی آشوب طلب به آن طبقه روی آورده از تقدیرات آسمانی دست فتنه درازی کرد و محفل بزم معرکه رزم گشته به طرفه العینی اکثر آن گروه طعمه شمشیر و هدف تیر تقدیر شدند چنین واقعه عظمی و حادثه کبری بی اختیار روی داد. سبحان الله این چه بوالعجیبا است که از نهن خانه تقدیر به جلوه گاه ظهور می آید. ارباب ظاهر طرح جشن و سور انداخته اسباب الفت و انیام سرانجام می دهند و پرده گشایان سرایر قضا و کارکنان قدر در اندیشه کار دیگر بوده مصالح وحشت آماده می سازند و تماشاخان عالم ظهور را جز بیدیه تسلیم و رضا نگرستن چاره نیست. یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید

بلی قضاست به هر نیک و بد عنان کش خلق بدین دلیل که تدبیرهای جمله خطاست کسی ز چون و چرا دم نمی تواند زد

که نقشبند حوادث و رای چون و چراست»^۸

پرهیز از تاریخ نگاری توصیفی تحلیلی و عدم داوری روشن:

خواننده تاریخ عالم آرای عباسی، در پیگیری موضوعات مورد علاقه اش در این کتاب، گاه با عبارت «العلم عندالله» برخورد می نماید که اسکندریبگ هرگاه نتوانسته یا نخواسته نظر قطعی را ثبت و ضبط نماید، به آن توسل یازیده است برای نمونه:

«... اما حسن بیگ مورخ در احسن التواریخ نوشته که در میانه خاقان سلیمان شأن مقابله نشده، مؤلف حبیب السیر اعتراض کرده که با وجود

جالب خواهد بود که داوری

«خردمندان دقیقه رس»

برای اسکندریبگ،

آنچنان حائز اهمیت است که

وقتی در کتابش

به دلیل جانبداری

به ورطه مهمل گویی می افتد،

بلافاصله در صدد ادای

توضیح و یا توجیه بر می آید



آنکه خود در آن زمان بوده خلاف واقع نوشته ذره حقیر دو قول را بیان نموده العلم عندالله.»^{۳۳}

تاریخ نویسی قهرمان پرورانه:

اسکندریبگ منشی با اختصاص اثر خود به شرح زندگی شاه عباس که از جاذبه کاریزمایی برخوردار بوده در واقع کتاب دیگری را به جمع کتاب‌های اختصاصی برای شاهان و فرمانروایان افزوده است.

چنانکه در روزگار پیشین نیز، کتاب‌هایی از این سنخ از جمله منابع اساسی تاریخی برای شناساندن «فضای تاریخ» آن دوره به حساب می‌آمد. در واقع عالم‌آرای عباسی، باز هم حلقه اتصالی شد که شاهنشاهنامه بنانی هروی، سیره جلال الدین منکبرنی، دستورالکاتب فی تعیین المراتب و مطلع السعدین و مجمع البحرین را به خلاصه‌التواریخ و... پیوند زد.

وقتی شور نگاشتن کتاب تاریخی در او پدید می‌آید، او شیوه راهیابی به موضوعات تاریخی با معرفی شخصیت و نگاشتن تاریخ اقتدار را برمی‌گزیند، که این شیوه هم در گذشته معمول بود و هم پس از او تداوم یافت. اسکندریبگ در این باره می‌نویسد:

«... صادرات احوال گرامی حضرت پادشاه والاحاج گردون بارگاه سلطان سلاطین زمان زبده و خلاصه فرمانروایان جهان... به طریق رموز بی‌الزام تفتن به قید کتابت درآورده.»^{۳۴}

در اندیشه او شاه عباس از چنان مقام سترگی برخوردار است که سزاوار می‌بیند تاریخ صفویه را با نگاشتن شرح زندگی شاه عباس برای آیندگان معرفی نماید.

امیختن سانه‌نگاری با شعر و نکات حکیمانه:

مورخان سنتی ایران، غالباً مرزهای اندرزنانه‌نویسی و تاریخ‌نگاری را با هم

هر اثر تاریخی

ضمن حفظ سنن تاریخ‌نگاری،

در مقایسه با آثار قبل و

پس از خود سنتی نوین

و یا تأکید بر یکی از

سنن تاریخ‌نگاری را

در کار خود متبلور ساخته و

درست در همان مورد

جایگاه آن کتاب

معین می‌گردد

درمی‌آمیختند. این گونه نگرستن به سرگذشت گذشتگان الگویی برای مورخان آتی شد، چنانکه در عالم‌آرای عباسی به مناسبت‌هایی اسکندریبگ سخن آخر را با آوردن شعری و گه‌گاه نکته حکیمانه‌ای به پایان می‌برد. و آنجا که «نثر» از ادای مقصود بازمانده، «شعر» بر مسند سخن‌دانی و انتقال مطلب نشسته است. برای مثال، وقتی اسکندریبگ در وصف تأثر و حیرتی که مرگ شاه صفی در اذهان پیروانش به وجود آورده مستأصل می‌شود، خود و رهروان بی‌تاب و ناشکیبای شیخ صفی را چنین تسلی می‌بخشد: انا لله و انا الیه راجعون الا ان اولیاء الله لایموتون ولکن ینقلبون.^{۳۵} چه نکته حکیمانه و آرامش بخش‌تری از این شعر می‌توانست، به کمک اسکندریبگ برای رهایی از اندوه درج خبر ناگوار مرگ شاه عباس بیاید؟

آنکه تغیر نپذیرد خداست

آنکه نمرده است و نمیرد خداست
یا به گاه ثبت رقابت‌های پرتغال و انگلیس در خلیج فارس در دوره شاه عباس اول، با مفهوم‌ترین و رساترین شعر ممکن را برای روشن کردن ماهیت سوده‌های بلند پروازانه و استیلاجویانه آن دو قدرت به قرار زیر بیان می‌کند:

گر آب چاه نصرانی نه پاک است

جهود مرده می‌شود چه پاک است
نگارش تاریخی دائرةالمعارف‌وار:

گو اینکه خود اسکندریبگ نیز بر آن باور است که کارنامه شاه عباس اول را به عنوان تاریخ دوره صفویه نوشته است، اما نتوانسته از سنتی که امثال مسعودی در مروج‌الذهب به میراث گذاشته و «دایرةالمعارف» عصر خود شده بر کنار بماند. در عالم‌آرای عباسی، آگاهی‌های متعدد و متنوعی را می‌توان یافته اسکندریبگ درست در تداوم کار خطیر ابن واضح یعقوبی در تاریخ یعقوبی و فرهیخته‌ای به نام طبری در الرسل و الملوک و خواجه رشید بن فضل الله در جامع‌التواریخ رشیدی گام برداشته است. راهی که بعدها میرزا مهدی خان استرآبادی در جهانگشای نادری و میرزا حسن خان اعتماد السلطنه در آثار متعددش پیمودند. عالم‌آرای عباسی بدین لحاظ نیز شایستگی آن را یافت که حلقه اتصال زنجیره تاریخ‌نگاری دائرةالمعارف‌وار، نیز باشد.

در تورق لوراق عالم‌آرای عباسی، گرچه نمی‌توان یک آئینه تمام‌نما از روحيات و تحولات دوره صفویه را یافت. اما، با در نظر آوردن موقعیت و شرایط زمانی، محدودیت انسانی، نارسایی و ناکارآمدی ابزار اطلاع‌رسانی، عالم‌آرای عباسی در نوع خود در این امر توفیق یافته و به مرجع معتبر اواسط صفویه تبدیل شده است.

شاید از روزنه نگاه امروزی، تعبیر اسکندریبگ

از فزون‌طلبی‌های پرتغال به «فرنگیه پای از دایره ادب بیرون نهاده»^{۳۶} کودکانه و مضحک بنماید، اما، در عین حال می‌تواند از برداشت و تعبیر خودمحرورانه هیأت حاکم صفویه و مورخ دربارش که کشور خود را محور عالم و شاه آن را قوی شوکت‌ترین تلقی می‌نمودند، حکایت نماید.

تأثیر و تأثر بر تاریخ‌نگاری:

چنانکه، پیش از این نیز اشاره رفت، اسکندریبگ پیش از اقدام به نگارش، از الگوی تاریخ‌نگاری پیشینیان، طرحی برای نوشتن تاریخ خود گرفته است. بخش‌های نخست عالم‌آرای عباسی که به تاریخ پیش از شاه عباس اول بازمی‌گردد، نه فقط برگرفته از متن احسن‌التواریخ حسن بیگ روملو است که شیوه او را به عنوان یک الگوی مطلوب برای نوشتن مابقی کتاب اقتباس کرده است یا وقتی از طبقه سادات سخن می‌گوید، آن را نه محصول خلاقیت ذهنی که، «افتدا به روش استادان این فن» می‌داند.

همچنین وقتی گزارشاتی ارائه می‌دهد که بیشتر جنبه عمومی دارد، الگوی او روضه‌الصفاء و خلاصه‌الخبار است. تأثیرپذیری از روضه‌الصفاء تنها به تقسیم‌بندی کتاب منحصر نشده بلکه از آن در نحوه استفاده از کتب مورخان قبل از خود نیز، الگو گرفته است.

اگر او به اراده بر مسند نشستگان عصر شاه صفی مبادرت به نگارش ذیل عالم‌آرای عباسی می‌نماید در این راه نیز نمونه‌ای مانند ذیل تاریخ طبری و ذیل جامع‌التواریخ را پیش رو دارد.

اسکندریبگ با رعایت چهارچوب تاریخ‌نگاری سنتی ایران، از کتاب خود برای وقایع سنین و عوام و خلدبرین محمد یوسف واله اصفهانی و جهانگشای نادری، میرزا مهدی خان استرآبادی الگوی غیرقابل انکاری پدید آورد.

محمد یوسف واله اصفهانی، خلد برین را به هشت روضه تقسیم کرد. و به رغم عدم ذکر عنوان منبع، تردیدی باقی نگذاشت که از سبک عالم‌آرای عباسی^{۳۷} پیروی و گاه رونویسی کرده است.

میرزا مهدی خان استرآبادی نویسنده توانمند جهانگشای نادری با توجه به عالم‌آرای عباسی یک‌یک مشهودات خود را به رشته تحریر کشیده است و نیز در حین تقلید از «عالم‌آرای عباسی» گاه‌گاه از اسکندریبگ منشی سبقت گرفته است.

جایگاه عالم‌آرای عباسی:

اهمیت این بحث برای ما، در واقع تلاشی دگرباره است برای طرح، نقش عالم‌آرای عباسی در اتصال حلقات زنجیره تاریخ‌نگاری. از این زاویه و در یک نگاه فراگیر هر اثر تاریخی ضمن حفظ سنن تاریخ‌نگاری، در مقایسه با آثار قبل و پس از خود سنتی نوین و یا تأکید بر یکی از سنن تاریخ‌نگاری را در کار خود متبلور ساخته و درست در همان مورد

جایگاه آن کتاب معین می‌گردد، برای مثال طبری «شبهه نوینی به نام گردآوری تاریخ برپایه دانش حدیث ابداع کرد و به وسیله او مکتب اخباری در گردش استقرایی بر پایه حوایات پیگیری رخدادهای برحسب سال رخداد» پا در پهنه تاریخ‌نگاری اسلامی نهاد.

راهی که در این مقاله برای درک جایگاه عالم‌آرای عباسی برگزیدیم، بررسی اهمیت و موقعیت این کتاب از نظر خود مؤلف «که به تنگناها و ژرفای کار بیشتر اشراف یافته» و از نظر مصححان که از میان نسخه‌های متعدد کتب قدیم، این کتاب را برای تصحیح انتخاب کردند و از دید شرق‌شناسان و نوع‌نگاهی که در بین انبوه کتاب‌های تاریخی ایران، به عالم‌آرای عباسی نموده‌اند، می‌باشد.

در نگاه اسکندریبگ که سال‌هایی از زندگیش را وقف تحریر عالم‌آرا نمود، آن کتاب «شگرفنامه نامی»، «گرامی‌نامه»، «شگرفنامه اقبال» و «کتاب مستطاب و صحیفه گرامی» بوده است.

عالم‌آرای عباسی در روشن کردن «فضای تاریخی» روزگار اقتدار و سطوت شاه عباس اول

سهم ارزنده‌ای ایفا کرده است. عالم‌آرای عباسی از لحاظ «ارزش اطلاعات» از نظر پیکولوسکایا «فوق‌العاده» توصیف شده است.

بلندای مقام عالم‌آرا را از توجه دیگر شرق‌شناسان به این کتاب می‌توان سنجید. راجر سیوری که از نگاه عالمانه‌ای در شناخت تاریخ صفویه برخوردار است درباره عالم‌آرای عباسی اظهار می‌دارد:

اسکندریبگ منشی که اثرش مورد حمله سخت ادوارد براون قرار گرفته، اکنون به نظر دانشمندان ارشدترین تاریخ‌نگار صفوی محسوب می‌شود.

م. ج. هچسون در سرگذشت اسلام از «دقت - خردمندانه» تاریخ شاه عباس کبیر و از درک «روانشناسانه و دلبستگی که در مورد حوادث دنبال شده نشان می‌دهد» سخن می‌گوید.

ا. ک. س. لمبتون توجه را به ویژگی منحصر به فرد و ارزش زیاد سرگذشت‌نامه‌ها که در تاریخ اسکندریبگ آمده جلب کرده است.

و. ج. والیس آن را نه فقط به عنوان اثری بزرگ در تاریخ‌نگاری صفوی و ایرانی بلکه «یکی

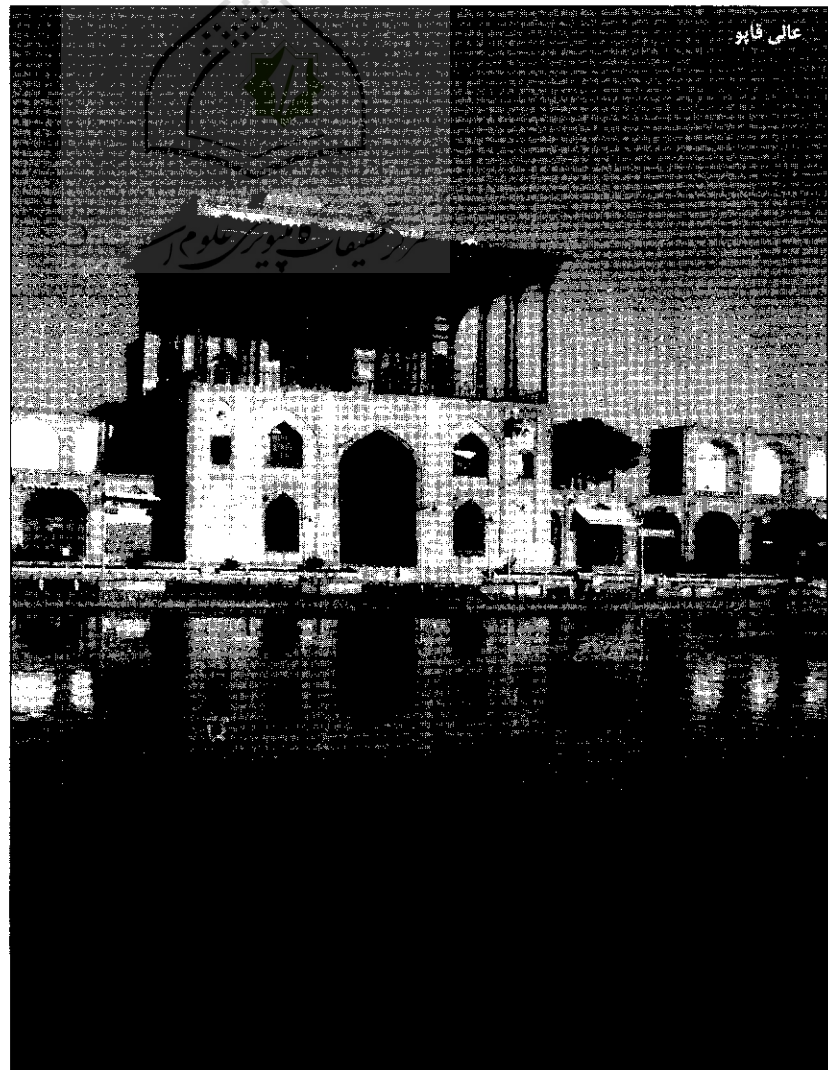
از بزرگترین آثار تاریخی اسلام و در واقع اثری کامل در چهارچوب محدودیت‌های سنتی‌اش» ارزیابی کرده است.

دکتر اسماعیل رضوانی مصحح کتاب، از عالم‌آرای عباسی به عنوان مفصل‌ترین، پر بارترین و گران‌بهارترین اثر تاریخی ایران زمین در دوران صفوی یاد می‌کند.

سخن آخر آنکه، بدون کتاب عالم‌آرای عباسی کامیابی مورخان و پژوهشگران پس از اسکندریبگ در دوره صفویه با معضلات جدی روبرو می‌شد. چنانکه حذف ارجاعات مکرر نصرالله فلسفی در زندگانی شاه عباس اول (که ارزنده‌ترین مطالب را پیرامون تاریخ دوره شاه عباس اول گرد آورده) از حیز انتفاع خواهد انداخت و افزون بر تقلیل حجم کتاب به لحاظ محتوایی نیز حرف و حدیث قلیلی برای گفتن خواهد داشت. و چرا چنین نباشد، زیرا عالم‌آرای عباسی را فرد برگزیده و جامع‌علومی از جامعه‌ای که کشش جاذبه‌داری به سوی «خردگرایی و شایسته‌سالاری» بروز می‌داد، پدید آورده است.

پی‌نوشت‌ها:

۱. مصفق، علی‌اصغر: «خاندان منجم یزدی و تاریخ‌نگاری دوره صفوی ۱۱»، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، شماره اول و دوم، سال چهارم.
۲. اسکندریبگ منشی: عالم‌آرای عباسی، ج ۱، (تهران، انتشارات امیر کبیر و نایب اصفهان، ۱۳۵۰)، ص ۲، نسخه ایرج افشار.
۳. همان، ج ۳، ص ۱۳۰۳.
۴. از مقدمه دکتر رضوانی بر عالم‌آرای عباسی، صفحه هفده.
۵. اسکندریبگ منشی: عالم‌آرای عباسی، ج ۳، ص



از آن جایی که،
اسکندریبگ به بایگانی رسمی
دولتی و کتاب‌های تاریخی
دسترسی داشته
نوشته‌هایش را
شایسته اعتماد می‌سازد

- ۱۸۲۴ (نسخه دکتر رضوانی ۷).
 ۶ فوران، جان: مقاومت شکننده، تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی، ترجمه احمد تدین، تهران، انتشارات رسا، چاپ اول، ۱۳۷۷، ص ۴۶.
 ۷. مقدمه ایرج افشار بر عالم‌آرای عباسی.
 ۸. اسکندریبگ منشی: عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۵۲۳.
 ۹. زرین کوب، عبدالحسین: تاریخ ایران بعد از اسلام، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۹، ص ۵۳.
 ۱۰. صفت گل، منصور: مقدمه‌ای بر منبع‌شناسی پژوهش در تاریخ تحولات ساختار دینی ایران در عصر صفوی، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، شماره اول و دوم، سال چهارم، ص ۱۷.
 ۱۱. همان، ص ۱۸.
 ۱۲. ولی قلی‌بن داود شاملو: قصص الخاقانی، ج ۱، تصحیح دکتر سیدحسن سادات ناصری، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۱، ص ۳۵.
 ۱۳. مریم سلیمی: بررسی تاریخ‌نگاری ایران در عصر صفویه، استاد راهنما دکتر احسان اشراقی، نسخه پایان‌نامه در دانشگاه الزهراء.
 ۱۴. همان، ص ۱۳۰.
 ۱۵. ولی قلی‌بن داود شاملو: قصص الخاقانی، ج ۱، ص ۲۰۲.
 ۱۶. اسکندریبگ: عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۲۰۳.
 ۱۷. همان، ج ۲، ص ۱۵۱۲.
 ۱۸. همان، ج ۳، ص ۱۶۰۵.
 ۱۹. همان، ج ۲، ص ۶۲۳.
 ۲۰. همان، ج ۲، ص ۱۵۱۲.
 ۲۱. همان، ج ۱، ص ۳.
 ۲۲. همان، ج ۲، ص ۴.
 ۲۳. همان، ج ۲، ص ۷۷۷.
 ۲۴. همان، ج ۱، ص ۴.
 ۲۵. همان، ج ۱، ص ۷۸.
 ۲۶. همان، ج ۲، ص ۶۴۸.
 ۲۷. همان، ج ۲، ص ۶۶۴.
 ۲۸. همان، ج ۳، ص ۱۸۱۳.
 ۲۹. همان، ج ۱، ص ۴.
 ۳۰. همان، ج ۱، ص ۹۰.
 ۳۱. همان، ج ۱، ص ۷.
 ۳۲. همان، ج ۱، ص ۲۸.
 ۳۳. سیوری، راجر: ایران در عصر صفوی، ترجمه کامبیز عزیز، چاپ پنجم، تهران، سحر، ۱۳۷۶، ص .
 ۳۴. اسکندریبگ عالم‌آرای عباسی، پیشین، ج ۱، ص ۲۵۸.
 ۳۵. همان، ج ۱، ص ۷۷.
 ۳۶. اسکندریبگ عالم‌آرای عباسی، پیشین، ج ۱، ص ۶۴.
 ۳۷. همان، ج ۱، ص ۴۷.
 ۳۸. همان، ج ۱، ص ۴۴.
 ۳۹. همان، ج ۱، ص ۸۳.
 ۴۰. همان، ج ۱، ص ۸۸.
 ۴۱. همان، ج ۳، ص ۱۵۲۶.
 ۴۲. همان، ج ۱، ص ۱۰۴.
 ۴۳. همان، ج ۲، ص ۲۰۷.
 ۴۴. همان، ج ۱، ص ۷.
 ۴۵. همان، ج ۱، ص ۳۰.
 ۴۶. همان، ج ۱، ص ۴۲.
 ۴۷. همان، ج ۱، ص ۲۰۴.
 ۴۸. همان، ج ۲، ص ۱۷۹۸.
 ۴۹. همان، ج ۳، ص ۱۸۰۰.
 ۵۰. همان، ج ۳، ص ۱۷۳۷.
 ۵۱. همان، ج ۳، ص ۱۸۲۱.
 ۵۲. همان، ج ۳، ص ۱۷۸۶.
 ۵۳. همان، ج ۱، ص ۶۴.
 ۵۴. همان، ج ۱، ص ۵.
 ۵۵. فلسفی، نصرالله: زندگانی شاه عباس اول، ص ۱۰۲.
 ۵۶. میراحمدی، مریم: دین و دولت در عصر صفوی، ص ۸۹۶.
 ۵۷. فلسفی، پیشین، ج ۱ و ۲، ص ۴۱۱.
 ۵۸. سیوری: ایران عصر صفوی پیشین، ص ۲۱۳.
 ۵۹. زرین کوب، عبدالحسین: تاریخ در ترازو، تهران، امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۷۰، ص ۶۳.
 ۶۰. اسکندریبگ: عالم‌آرای عباسی، پیشین، ج ۳، ص ۶۲۱۷۹۵.
 ۶۱. همان، ج ۱، ص ۲۲۲.
 ۶۲. همان، ج ۳، ص ۱۸۰۱.
 ۶۳. همان، ج ۱، ص ۵.
 ۶۴. همان، ج ۱، ص ۱۰۲.
 ۶۵. همان، ج ۱، ص ۹۶.
 ۶۶. همان، ج ۲، ص ۷۶۹.
 ۶۷. همان، ج ۲، ص ۶۴۳.
 ۶۸. همان، ج ۳، ص ۱۵۶۴.
 ۶۹. همان، ج ۱، ص ۴۳.
 ۷۰. همان، ج ۱، ص ۵۳.
 ۷۱. همان، ج ۱، ص ۷۲.
 ۷۲. همان، ج ۱، ص ۲۰۸.
 ۷۳. همان، ج ۱، ص ۲۰۹.
 ۷۴. برای آگاهی بیشتر به مقدمه عالم‌آرای عباسی رجوع شود.
 ۷۵. پیگولوسکایا و دیگران: ایران از آغاز تا سده هجدهم، ص ۵۰۴.
 ۷۶. شایسته فریدون: جایگاه کتاب تاریخ گیلان اثر عبدالفتاح فومنی در مطالعات دوره صفوی، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، شماره اول و دوم، سال چهارم، ص ۱۷.
 ۷۷. اسکندریبگ منشی: عالم‌آرای عباسی، پیشین، ج ۱، ص ۵۵.
 ۷۸. زرین کوب: تاریخ ایران بعد از اسلام، پیشین، ص ۵۴.
 ۷۹. شایسته فریدون: پیشین، ص ۱۲۱.
 ۸۰. اسکندریبگ: عالم‌آرای عباسی، پیشین، ج ۱، ص ۸۰.
 ۸۱. سلیمی: بررسی تاریخ‌نگاری ایران در عصر صفویه، ص ۱۴۲.
 ۸۲. پیگولوسکایا، پیشین، ص ۴۹۱.
 ۸۳. اسکندریبگ: عالم‌آرای عباسی، پیشین، ج ۱، ص ۵۴.
 ۸۴. همان، ج ۱، ص ۴۹۰.
 ۸۵. همان، ج ۱، ص ۱۹۸.
 ۸۶. همان، ج ۱، ص ۲۵۱.
 ۸۷. همان، ج ۱، ص ۲۲۲.
 ۸۸. همان، ج ۱، ص ۲۱۱.
 ۸۹. همان، ج ۳، ص ۱۶۰۵.
 ۹۰. همان، ج ۱، ص ۲۸۰.
 ۹۱. لویی بلان، نوسین: زندگی شاه‌عباس، مترجم دکتر ولی‌الله شادان، تهران، اساطیر، ۱۳۷۵، ص ۳۱.
 ۹۲. زرین کوب، تاریخ در ترازو، پیشین، ص ۱۰.
 ۹۳. اسکندریبگ عالم‌آرای عباسی، پیشین، ج ۱، ص ۶۱.
 ۹۴. همان، ج ۲، ص ۶۵۳.
 ۹۵. همان، ج ۳، ص ۱۴۸۹.
 ۹۶. برای آگاهی بیشتر ر. ک مقدمه تاریخ جهانگشای نادری.
 ۹۷. اسکندریبگ منشی: عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۱۰۵.
 ۹۸. همان، ج ۳، ص ۱۶۱۷.
 ۹۹. همان، ج ۱، ص ۵۴.
 ۱۰۰. این عنوان از مصاحبه دکتر مهدی کیوان با نشریه رشد آموزش تاریخ سال سوم، شماره ۸ و با نام «نقد تاریخی در گفت‌وگو با دکتر مهدی کیوان» برگرفته شده است.
 ۱۰۱. اسکندریبگ عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۱۵۱۱.
 ۱۰۲. همان، ج ۱، ص ۲۴.
 ۱۰۳. همان، ج ۳، ص ۱۶۲۴.
 ۱۰۴. موسوی، سیدحسن: نگاهی به روش تاریخ‌نگاری طبری، رشد آموزش تاریخ، شماره ۶، ص ۴۷.
 ۱۰۵. اسکندریبگ: عالم‌آرای عباسی، پیشین، ج ۳، ص ۱۸۲۴.
 ۱۰۶. همان، ج ۳، ص ۱۸۰۶.

یکی از ایراداتی که
 به عالم‌آرای عباسی
 گرفته می‌شود،
 آن است که متن اسناد
 و نامه‌های متبادله
 بین بزرگان و امراء را
 در کتاب خود
 علی‌رغم دسترسی به آن
 نیاورده است